



# جهان امروز

دوره دوم

نشریه سیاسی حزب کمونیست ایران



۱۰ شهریور ۱۴۰۵ - ۰۱ سپتامبر ۲۰۲۶

<https://cpiran.net>

[jahane.emrouz@cpiran.net](mailto:jahane.emrouz@cpiran.net)

شماره ۱۹ - دوره دوم



## بیانیه حزب کمونیست ایران به مناسبت ۱۱ شهریور ۱۴۰۵ چهل و سومین سالگرد تأسیس حزب کمونیست ایران

یازدهم شهریور ۱۴۰۵، حزب کمونیست ایران چهل و سومین سالگرد تأسیس خود را گرامی می‌دارد و وارد چهل و چهارمین سال حیات و مبارزه خود می‌شود. در این روز، پیش از هر چیز، یاد و خاطره همه هم‌زمانی را گرامی می‌داریم که در راه آزادی، برابری، رهایی طبقه کارگر و پایان دادن به استثمار و ستم، جان و زندگی خود را فدا کردند. درود می‌فرستیم به آنان که در سیاه‌چال‌های جمهوری اسلامی زیر شکنجه جان باختند؛ به آنان که بر چوبه‌های دار و در برابر جوخه‌های آتش دژخیمان ایستادند؛ و به پیشمرگانی که در سنگرهای مقاومت انقلابی کردستان، در صفوف کومه‌له و حزب کمونیست ایران، در نبرد با نیروهای سرکوبگر رژیم جان باختند. آنان نمایندگان آرمانی زنده‌اند: آرمان جامعه‌ای آزاد، برابر، انسانی و عاری از استثمار. به خانواده‌های مقاوم و سرفرازشان درود می‌فرستیم و پایداری زندانیان سیاسی، فعالان کارگری، فعالان زنان، دانشجویان، معلمان، دادخواهان و همه انسان‌هایی را که در برابر دستگاه سرکوب ایستاده‌اند ارج می‌نهیم.

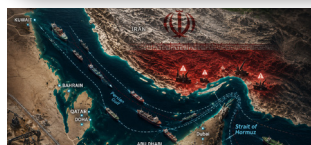
امروز اما این سالگرد در شرایطی برگزار می‌شود که مردم ایران با یکی از دشوارترین و ویرانگرترین دوره‌های تاریخ معاصر خود روبه‌رو هستند. جمهوری اسلامی در کشاکش جنگی خطرناک با آمریکا، اسرائیل و شماری از دولت‌های منطقه گرفتار شده است. این جنگ، صرف‌نظر از نام‌ها و روایت‌هایی که قدرت‌های درگیر برای توجیه آن عرضه می‌کنند، پیش از هر چیز جان، امنیت، معیشت و آینده مردم عادی را تهدید می‌کند. مردمی که هیچ نقشی در تصمیم‌گیری‌های جنگ‌افروزانة نداشته‌اند، امروز هزینه آن را با ناامنی، گرانی، بیکاری، ویرانی زیرساخت‌ها و محرومیت‌های روزافزون می‌پردازند.

محاصره و اختلال در فعالیت بنادر، توقف یا نزدیک شدن صادرات نفت به صفر، تشدید تحریم‌های پیشین، دشواری دسترسی به منابع ارزی، اختلال در واردات کالاهای ضروری و افزایش هزینه حمل‌ونقل، اقتصاد بحران‌زده ایران را به مرحله‌ای تازه از فروپاشی کشانده است. حکومتی که دهه‌ها منابع و ثروت عمومی جامعه را صرف دستگاه نظامی، نهادهای امنیتی، پروژه‌های ایدئولوژیک، فساد ساختاری و ماجراجویی‌های منطقه‌ای کرده، اکنون می‌کوشد بار بحران را تماماً بر دوش کارگران، مزدبگیران، بازنشستگان، بیکاران، زنان سرپرست خانوار و تهیدستان شهری و روستایی بیندازد.

تورم دیگر یک واژه برای توصیف افزایش قیمت‌ها نیست؛ نام وضعیت روزمره میلیون‌ها انسان است. سفره‌های مردم کوچک‌تر شده، گوشت، لبنیات، میوه، دارو و بسیاری از نیازهای اولیه از دسترس بخش بزرگی از جامعه خارج شده‌اند. دستمزدی که پیش از این نیز پاسخ‌گوی هزینه‌های زندگی نبود، اکنون در برابر جهش قیمت مواد غذایی، اجاره مسکن، آب، برق، سوخت، درمان و آموزش، بی‌ارزش‌تر شده است.



## تنگه‌ای که پیش از همه بر روی ایران بسته شد



ص ۹

## کشتار زندانیان سیاسی سال ۱۳۶۷: مرحله دوم، شهریورماه، کشتار کمونیست‌ها



ص ۱۰

## طرح «مقابله با نفوذ»: گامی دیگر در راستای تنگ‌تر کردن حلقه سرکوب



ص ۱۱

## فقر شدید و ضرورت همبستگی اجتماعی در ایران



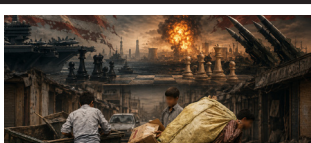
ص ۱۲

## اعتراضات معلمان و پرستاران و ضرورت تشکیل‌یابی



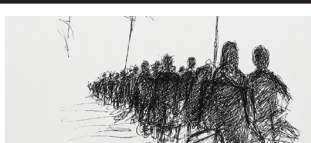
ص ۱۳

## جمهوری اسلامی و آمریکا؛ چگونه دو سوی یک مخاصمه مردم را به ورطه گرسنگی کشانده‌اند؟



ص ۱۴

## برای زن، زندگی، آزادی



ص ۱۴

(هنر و ادبیات)

شهرام امانتی



حزب کمونیست ایران خود را بخشی از تلاش برای شکل‌گیری یک رهبری سراسری، انترناسیونالیست، غیرسکتاریست و متکی بر سوسیالیسم علمی متناسب با واقعیت‌های قرن بیست‌ویکم می‌داند. رهبری‌ای که بتواند مبارزات پراکنده را به نیرویی متشکل تبدیل کند؛ از استقلال جنبش‌های اجتماعی دفاع کند؛ راه‌حل روشن برای عبور از جمهوری اسلامی ارائه دهد؛ و مانع از آن شود که حاصل مبارزات و فداکاری‌های مردم بار دیگر به سود نیروهای ارتجاعی، سرمایه‌دار و وابسته مصادره شود.

در چهل‌وسومین سالگرد تأسیس حزب کمونیست ایران، بار دیگر با همه جان‌باختگان راه آزادی و سوسیالیسم پیمان می‌بندیم که مبارزه برای رهایی انسان از استثمار، تبعیض، فقر و استبداد را ادامه دهیم. ما به قدرت مردم سازمان‌یافته، به همبستگی طبقاتی، به مبارزه آگاهانه و به آینده‌ای آزاد و برابر باور داریم.

زنده باد حزب کمونیست ایران  
زنده باد آزادی، زنده باد سوسیالیسم

کمیته مرکزی حزب کمونیست ایران  
شهریور ۱۴۰۵

\*\*\*



اما سرکوب نشانه قدرت واقعی نیست؛ نشانه هراس از جامعه‌ای است که دیگر حاضر نیست زندگی و کرامت خود را قربانی بقای یک نظام فاسد و سرکوبگر کند. تجربه جنبش انقلابی ژینا، جنبش‌های کارگری، مبارزات معلمان و بازنشستگان، مبارزات سیاسی و مدنی جاری در کردستان، اعتراض‌های زنان و مقاومت جوانان نشان داده است که جامعه ایران سرشار از نیروهای زنده، آگاه و آزادی‌خواه است. این مبارزات، علی‌رغم همه فشارها، نشان داده‌اند که مطالبات آزادی‌خواهانه و برابری‌طلبانه را نمی‌توان با زندان و گلوله از میان برد.

حزب کمونیست ایران بر این باور است که راه رهایی مردم ایران نه در بازگشت به استبدادهای گذشته، نه در وعده‌های نیروهای راست و سرمایه‌دار، نه در وابستگی به قدرت‌های خارجی و نه در سازش با جمهوری اسلامی است. آزادی واقعی بدون برابری اقتصادی و اجتماعی پایدار نخواهد ماند؛ و چنین حقی بدون بهره‌مند بودن از آزادی‌های سیاسی، حق تشکل، حق اعتصاب، حق اعتراض، آزادی بیان و حق تعیین سرنوشت ملل تحت ستم، هرگز به واقعیت نزدیک نخواهد شد.

ما برای برپایی حکومت شورایی کارگران و زحمتکشان و برای تحقق آزادی و سوسیالیسم مبارزه می‌کنیم. سوسیالیسم برای ما یک شعار انتزاعی نیست؛ پاسخ به نیازهای واقعی جامعه‌ای است که ثروتش در دست اقلیتی کوچک و نهادهای غارتگر انباشته شده، در حالی که اکثریت مردم از ابتدایی‌ترین امکانات زندگی محروم‌اند. سوسیالیسم یعنی قرار گرفتن منابع طبیعی، صنایع بزرگ، بانک‌ها، زمین‌ها و ثروت‌های عمومی در خدمت منفعت مشترک جامعه، نه سود و قدرت یک اقلیت.

سوسیالیسم یعنی پایان دادن به اقتصادی که انسان را وسیله سود می‌داند. یعنی برنامه‌ریزی دموکراتیک و آگاهانه برای تولید و توزیع بر اساس نیازهای جامعه؛ نه تصمیم‌گیری پشت درهای بسته توسط سرمایه‌داران، بوروکرات‌ها و نهادهای نظامی. یعنی تأمین مسکن، درمان، آموزش، بیمه بیکاری و بازنشستگی شایسته برای همه؛ یعنی برابری کامل زن و مرد در قانون، کار، خانواده و جامعه؛ یعنی جدایی کامل دین از دولت و آموزش؛ یعنی لغو مجازات اعدام، شکنجه و هر شکل از سرکوب عقیده؛ یعنی به‌رسمیت‌شناختن حق تعیین سرنوشت ملت‌های تحت ستم و پایان دادن به تبعیض ملی، مذهبی و زبانی.

سوسیالیسم یعنی سازمان دادن کار و تولید به‌گونه‌ای که رشد فناوری به جای بیکار کردن و فقیرتر ساختن انسان‌ها، در خدمت کاهش ساعات کار، گسترش اوقات فراغت، آموزش، فرهنگ، سلامت و شکوفایی توانایی‌های انسانی قرار گیرد. یعنی جامعه‌ای که در آن کودکان قربانی فقر خانواده نباشند، سالمندان با احترام زندگی کنند، بیماران به دلیل ناتوانی مالی از درمان محروم نمانند و هیچ‌کس برای زنده ماندن ناچار به فروش نیروی کار خود در شرایط تحقیرآمیز نباشد. افق ما جامعه‌ای است که در آن «رشد آزاد هر فرد شرط رشد آزاد همگان» باشد.

راه رسیدن به این افق از سازمان‌یابی آگاهانه و متحدانه می‌گذرد. جنبش کارگری، جنبش زنان، مبارزات معلمان، پرستاران، بازنشستگان، دانشجویان، جوانان، مردم کردستان و دیگر جنبش‌های اعتراضی، نیروهای عظیم تحول انقلابی آینده ایران‌اند. پیوند دادن این جنبش‌ها، همبستگی میان آنان، طرح مطالبات مشترک و ایجاد تشکل‌های مستقل و پایدار، ضرورتی حیاتی است. طبقه کارگر، به دلیل جایگاهش در تولید و توانش برای متوقف کردن چرخ سود و استثمار، نقشی تعیین‌کننده در این مسیر دارد.

➡ میلیون‌ها خانواده برای پرداخت اجاره، خرید دارو یا تأمین غذای فرزندانشان ناچار به قرض گرفتن، فروش وسایل ضروری خانه، حذف درمان و آموزش، و کارهای فرساینده و چندانگانه شده‌اند.

در چنین وضعیتی، یارانه‌های ناچیز و وعده‌های توخالی حکومت نه فقط مشکلی را حل نمی‌کند، بلکه توهینی آشکار به کرامت مردمی است که هزینه‌های زندگی‌شان هر روز چند برابر می‌شود. یارانه‌ای که حتی بخشی از قبض آب و برق یا هزینه رفت‌وآمد یک خانواده را پوشش نمی‌دهد، نمی‌تواند جای دستمزد عادلانه، تأمین اجتماعی فراگیر، درمان رایگان، آموزش باکیفیت و مسکن مناسب را بگیرد. مسئله مردم صدقه و کمک‌هزینه نیست؛ مسئله حق آنان برای برخورداری از زندگی شایسته و انسانی است.

کارگرانی که ماه‌ها دستمزدشان پرداخت نمی‌شود، کارگران پیمانی و قراردادی که هر روز با خطر اخراج روبه‌رو هستند، معلمانی که زیر خط فقر زندگی می‌کنند، پرستارانی که با دستمزدی ناچیز و ساعات کاری طاقت‌فرسا سلامت جامعه را حفظ می‌کنند، بازنشستگانی که حاصل یک عمر کارشان به فقر و نگرانی بدل شده، و جوانانی که پس از سال‌ها تحصیل هیچ چشم‌انداز روشنی برای کار و آینده ندارند، همه قربانیان نظم اقتصادی و سیاسی حاکم‌اند. حاشیه‌نشینی که از ابتدایی‌ترین خدمات شهری محروم‌اند، زنان سرپرست خانواری که در بازار کار بی‌حقوق و ناامن رها شده‌اند، و کودکانی که با سوءتغذیه و ترک تحصیل روبه‌رو هستند، چهره واقعی این بحران را نشان می‌دهند.

## "حزب کمونیست ایران خود را بخشی از تلاش برای شکل‌گیری یک رهبری سراسری، انترناسیونالیست، غیرسکتاریست و متکی بر سوسیالیسم علمی متناسب با واقعیت‌های قرن بیست‌ویکم می‌داند. رهبری‌ای که بتواند مبارزات پراکنده را به نیرویی متشکل تبدیل کند؛ از استقلال جنبش‌های اجتماعی دفاع کند؛ راه‌حل روشن برای عبور از جمهوری اسلامی ارائه دهد؛ و مانع از آن شود که حاصل مبارزات و فداکاری‌های مردم بار دیگر به سود نیروهای ارتجاعی، سرمایه‌دار و وابسته مصادره شود."

جمهوری اسلامی می‌کوشد بحران را به فشار «دشمن خارجی» تقلیل دهد، اما مردم به‌درستی می‌دانند که تحریم، جنگ و فشار خارجی بر بستری از فساد، سرکوب، اقتصاد رانته، غارت ثروت‌های عمومی و بی‌کفایتی ساختاری اثر ویرانگر گذاشته‌اند. مسئولیت وضعیت کنونی تنها متوجه قدرت‌های جنگ‌طلب خارجی نیست؛ مسئولیت مستقیم و اصلی بر عهده حکومتی است که زندگی و آینده مردم را گروگان بقای خود کرده است. حکومتی که در تأمین آب، برق، دارو، شغل و امنیت اقتصادی ناتوان است، اما برای گسترش دستگاه سرکوب، زندان، سانسور و نیروهای نظامی همواره بودجه و امکانات دارد.

در مقابل بحران اقتصادی و نارضایتی گسترده، پاسخ جمهوری اسلامی نه پذیرش حق اعتراض و نه رسیدگی به مطالبات مردم، بلکه تشدید فضای پلیسی و امنیتی است. بازداشت فعالان مدنی، کارگری و دانشجویی؛ پرونده‌سازی؛ صدور احکام سنگین؛ فشار بر خانواده‌های دادخواه؛ سانسور رسانه‌ای؛ تهدید تشکل‌های مستقل؛ و استفاده از اعدام برای ایجاد رعب، بخش‌هایی از سیاست همیشگی رژیم‌اند. حاکمان به‌خوبی می‌دانند که فقر، بیکاری و تحقیر روزمره نمی‌تواند تا ابد تحمل شود. از همین رو، به جای حل ریشه‌های بحران، می‌کوشند صدای اعتراض را خاموش کنند.

# بیانیه کمیته مرکزی کومه‌له

## به مناسبت سالگرد فرمان جهاد خمینی علیه مردم کردستان



سازمان کردستان حزب کمونیست ایران

سالگرد یورش رژیم جمهوری اسلامی به کردستان در مرداد ۱۳۵۸ در شرایطی فرا می‌رسد که جامعه ایران هنوز از زخم دو رویداد بزرگ و دردناک به خود می‌پیچد: جنگ ویرانگری که میان جمهوری اسلامی و آمریکا درگرفت، و کشتار جنایتکارانه هزاران معترض در دی‌ماه گذشته. این دو رویداد زخم‌های عمیقی بر پیکر جامعه ایران وارد کرده‌اند، اما در همان حال، مردم درس‌های گران‌بهایی آموخته‌اند؛ درس‌هایی که متأسفانه بهای سنگینی برای آن‌ها پرداخته شده است. آزادی و دیعه‌ای نیست که دشمنان مردم، در هیچ جبهه‌ای از دو سوی این جنگ، در طبقی زرین تقدیم مردم ایران کنند. پیروزی انقلاب در گرو داشتن استراتژی روشن، سازمان‌دهی، رهبری و حرکتی گام‌به‌گام به‌سوی پیروزی است. آنچه به جنبش کردستان، که امروز در آستانه سالگرد یکی از خونین‌ترین صحنه‌های آن ایستاده‌ایم، ویژگی می‌بخشد، همین است: شکل‌گیری عناصر استراتژی، سازمان، رهبری و گام‌های استوار و پیوسته به‌سوی پیروزی است.

### حمله ۲۸ مرداد؛ حلقه‌ای از پروژه سرکوب انقلاب

یورش نظامی به کردستان در ۲۸ مرداد ۱۳۵۸ رویدادی ناگهانی و بی‌مقدمه نبود. این حمله بخشی از پروژه گسترده‌تری برای سرکوب انقلاب ایران بود؛ بخشی از آن به‌وسیله رژیم شاه صورت گرفت و ادامه سرکوب آن را رژیم جمهوری اسلامی بر عهده گرفت. پروژه‌ای که از همان فردای به قدرت رسیدن جریان اسلامی در دستور کار قرار گرفت. در اواخر اسفند ۱۳۵۷ و اوایل فروردین ۱۳۵۸، به فرمان فرماندهان پادگان‌های تحت کنترل رژیم تازه‌به‌قدرت‌رسیده، در مهاباد و سنندج بر مردم آتش گشوده شد. در مهاباد بیست تن با تیراندازی مستقیم جان باختند و در سنندج نزدیک به دویست نفر زیر توپ‌باران کشته شدند.

رژیم نوبا در همین مرحله کوشید بخشی از نیروهای ارتجاع محلی را نیز با خود همراه سازد. مسلح‌کردن فئودال‌ها و عشایر و سازمان‌دادن آنان در قالب تشکیلاتی به‌نام «شورای عشایر کردستان»، و تقویت جریان اسلامی تحت رهبری احمد مفتی‌زاده در سنندج، از جمله اقداماتی بود که زمینه حمله بزرگ‌تر را فراهم می‌کرد.

در ۳۱ فروردین ۱۳۵۸ رژیم جنگی خونین میان مردم ترک و کرد را در نرده برانگیخت و پاسداران تحت فرمان ملا حسنی را برای کشتار و غارت به این منطقه گسیل داشت. در ۲۳ تیر همان سال، پاسداران در مریوان بر مردم آتش گشودند؛ بیست‌وچهار تن جان باختند و ده‌ها تن زخمی شدند. در سنندج نیز تیراندازی نیروهای مستقر در شهر جان چند تن دیگر را گرفت.

اما برخلاف بسیاری از مناطق دیگر ایران، سرکوب در کردستان با مقاومتی گسترده و سازمان‌یافته روبه‌رو شد. مردم کردستان رفراندوم ۱۲ فروردین برای تأسیس حکومت اسلامی را تحریم کردند. اعتصاب یک‌ماهه سنندج برای اخراج پاسداران از شهر، کوچ تاریخی مردم مریوان با همین هدف، راهپیمایی طولانی از سنندج به مریوان، و ده‌ها اقدام توده‌ای دیگر، همه نشان داد که کردستان آماده تن‌دادن به سلطه رژیم تازه نیست. کومه‌له که یورش گسترده‌تر رژیم را ناگزیر می‌دید، در همین فاصله می‌کوشید مردم را برای مقاومتی طولانی و سرنوشت‌ساز آماده کند.

### چرا کردستان مسیر دیگری پیمود؟

جریان اسلامی که برای قرن‌ها همچون دولتی در دل دولت عمل کرده بود، پس از سقوط رژیم شاه از شبکه گسترده مساجد و آخوندهای مستقر در سراسر کشور، از منابع مالی سرشار و از رهبری منسجم برخوردار بود. با اعلام بی‌طرفی ارتش، این جریان توانست تمامی ارکان قدرت رژیم پیشین را در دست بگیرد و ساختارهای درهم‌شکسته در جریان انقلاب را به‌سرعت بازسازی کند. نه لیبرال‌های وابسته به جبهه ملی توانستند اعتماد دولت‌های غربی را جلب کنند، و نه نیروهای چپ و کمونیست، به دلایل گوناگون، فرصت جمع‌وجورکردن نیروها و توان اجتماعی خود را یافتند. تنها در کردستان بود که این روند مطابق نقشه جریان اسلامی پیش نرفت و این منطقه سرنوشتی جداگانه یافت.

خلق کرد» شکل گرفت و اداره امور کردستان را در آرایشی نیمه‌جبهه‌ای بر عهده گرفت.

### آمادگی برای یورش دوم و مقاومتی طولانی‌مدت

در فاصله کمتر از شش ماه، رژیم سرگرم آماده‌سازی برای حمله‌ای دیگر بود. کومه‌له، با وجود کارشکنی‌های داخلی، در تلاش برای آماده‌ساختن افکار عمومی برای رویارویی با تهاجم قریب‌الوقوع رژیم بود. جمهوری اسلامی از مذاکره واقعی با هیأت نمایندگی مردم کردستان طفره می‌رفت و با مانورهای فریبکارانه برای خود وقت می‌خرید. سرانجام در فروردین ۱۳۵۹، حمله دوم از محور کامیاران-سنندج آغاز شد. رژیم هیچ سنگری را بدون عبور از مقاومتی قهرمانانه فتح نکرد؛ مقاومتی که سال‌ها دوام یافت و رژیم را در کردستان زمین‌گیر کرد. اگرچه رژیم سرانجام به برتری نظامی دست یافت، هرگز نتوانست مردم کردستان را به تسلیم وادارد.

### دستاوردهای حاکمیت شورایی

با وجود تفاوت‌های محلی و محدودیت زمانی، مردم کردستان برای نخستین بار حاکمیتی از پایین، حاکمیتی شورایی، را تجربه کردند؛ حاکمیتی که آزادی‌های سیاسی بی‌قیدوشرط را ممکن ساخت. بقایای نظام فئودالی زدوده شد و زمین به کسانی رسید که بر آن کار می‌کردند. زنان در مقیاسی گسترده وارد عرصه فعالیت اجتماعی شدند. نطفه آموزش و پرورش مترقی بسته شد، و مردم برای نخستین بار احساس کردند دیگر زیر بار ستم و تبعیض ملی نیستند. مقاومتی که بعدها در برابر یورش رژیم صورت گرفت، در واقع دفاع از همین دستاوردها بود.

### کمبودها و درس‌های تاریخی

مهم‌ترین کمبود آن دوره، کمبود تجربه و فرصت برای تربیت کادرهای توانمند اداره جامعه بود. جامعه‌ای که دهه‌ها زیر سلطه نظام پادشاهی سرکوب شده بود، برای رفع این کمبودها به زمان نیاز داشت.

### یورش ۲۸ مرداد؛ آغاز جنگی تمام‌عیار

پیش از حمله به کردستان، دانشجویان در دانشگاه‌ها سرکوب شدند، جنبش ترکمن‌صحرا به خون کشیده شد، اعتراضات خوزستان در نطفه خفه گردید، و کارگران در بندر انزلی و اصفهان به رگبار بسته شدند. اما رژیم برای سرکوب در کردستان به تدارکی بیشتر نیاز داشت، و از همین رو حمله به این منطقه با تأخیر نسبت به دیگر نقاط کشور صورت گرفت.

در ۲۸ مرداد ۱۳۵۸، رژیم که خود را برای سرکوب دستاوردهای مردم کردستان آماده می‌دید، حمله را از دو محور ارومیه و کامیاران آغاز کرد. در هر دو محور، نیروهای پیشمرگ مقاومتی جانانه از خود نشان دادند. رژیم توانست با برتری نیروی هوایی و توپخانه شهرها را اشغال کند، اما کومه‌له با انتشار بیانیه «خلق کرد در بوته آزمایش»، مردم کردستان را به مقاومتی همه‌جانبه فراخواند. این فراخوان با استقبال گسترده روبه‌رو شد؛ شعله‌های مبارزه از هر سوی کردستان زبانه کشید. حملات غافلگیرانه پیشمرگان از یک‌سو و اعتراضات روزمره توده‌ای از سوی دیگر، طی سه ماه توازن قوا را به‌سود مردم تغییر داد و رژیم را ناگزیر به عقب‌نشینی، پذیرش آتش‌بس و نشستن پای میز مذاکره کرد.

### بازگشت پیشمرگان و تجربه حاکمیت مردمی

بازگشت دوباره نیروهای پیشمرگ به شهرها و استقبال باشکوه مردم از آنان، عملاً شکست یورش ۲۸ مرداد را اعلام کرد و جنبش انقلابی کردستان را وارد فاز تازه‌ای از مقاومت و مبارزه ساخت. مردم، به‌ویژه جوانان، مبتکرانه‌ترین شیوه‌های اداره امور اجتماعی را به کار بستند و در بسیاری از نقاط کردستان جامعه را به شیوه‌ای سالم و دموکراتیک اداره کردند. امنیت محله‌ها با مشارکت توده‌ها تأمین شد، توزیع مواد غذایی و مایحتاج مردم سازمان یافت، خدمات پزشکی و درمانی از سر گرفته شد، مدارس و ادارات به فعالیت خود ادامه دادند، و اخلاق و رفتاری انسانی و انقلابی رواج یافت. در همین دوره «هیأت نمایندگی

در سالگرد ۲۸ مرداد یاد همهٔ جان‌باختگانی را گرامی می‌داریم که در سنگرهای مختلف این مقاومت جانانه و سرفرازانه، جان خود را در راه آرمان‌های والایشان از دست دادند و ادامهٔ راه را تا پیروزی نهایی به ما سپردند.

کمیتهٔ مرکزی کومه‌له  
(سازمان کردستان حزب کمونیست ایران)  
۲۶ مرداد ۱۴۰۵



مدنی در مقابله با جمهوری اسلامی که در همین یک سال گذشته شاهدشان بودیم، نشانه‌های درخشانی از زنده‌بودن جنبشی انقلابی و توده‌گیرند.

اما انقلاب ژینا نیز رویدادی بی‌زمینه و بی‌مقدمه نبود. اعتصاب عمومی در حمایت از کولبران، همبستگی کم‌نظیر مردم در زلزلهٔ کرمانشاه، کارناوال بزرگ برای تجلیل از رانندهٔ جان‌باخته در امدادرسانی، پشتیبانی گسترده از جنبش حق‌طلبانهٔ روزاوا، حمایت از مردم کردستان عراق در برابر زورگویی دولت مرکزی، حرکت‌های محیط‌زیستی، خودسازمان‌دهی درخشان در برابر اپیدمی کرونا، مقاومت زنان در برابر حجاب اجباری، و طیف گستردهٔ فعالان کارگری با نفوذ سراسری - همهٔ این‌ها گواهند که مردم زحمتکش و تحت‌ستم کردستان سنت‌های انقلابی خود را پاس می‌دارند و پیش می‌برند.

در چنین شرایطی باید با تمام توان کوشید تا جنبش انقلابی کردستان، با کوله‌باری از تجربه‌های غنی خود، با جنبش سراسری مردم ایران برای نان و آزادی همراه و همگام شود. نباید اجازه داد دیدگاه‌های انزواطلبانه، محافظه‌کارانه یا ناسیونالیستی، حرکت‌های حق‌طلبانه و سراسری را به مردم کردستان نامربوط جلوه دهند. باید تمامی ظرفیت‌های موجود، خفته یا غیرفعال، را به کار انداخت. انقلاب ژینا تاکنون راه را نشان داده است. باید از تجربه‌ها و کمبودهای همین انقلاب آموخت، با کمترین هزینه بیشترین دستاوردها را به دست آورد، و راه پیروزی را گام‌به‌گام هموار کرد.

جنگی‌شدن فضای کردستان، مقاومت مسلحانه را ناگزیر در رأس اشکال مبارزه قرار داد و فرصت لازم برای تعمیق و گسترش این دستاوردها فراهم نشد. مهم‌ترین و تعیین‌کننده‌ترین درسی این تجربه آن است که نباید در سازمان‌دهی شوراهای محل کار و زیست تأخیر کرد. با وزیدن نخستین نسیم آزادی، مردم باید قدرت خود را از پایین مستقر سازند. تجربهٔ شوراهای محلات سندج، معروف به «بنکه‌ها»، در این زمینه بسیار آموزنده است. باید از پیش برای پاسخ‌گویی فوری به نیازهای اقتصادی و مردم برنامه داشت، باید برای مقابله با فلاکت اقتصادی و خنثی‌کردن تفرقه‌افکنی‌های ملی و مذهبی نقشه‌ای روشن تدارک دید، و باید مسئولانه برای رفع ستم ملی تلاش کرد. رادیکالیسم واقعی تنها در چنین عرصه‌هایی معنا می‌یابد؛ نه با ایفای نقش یک حزب افراطی ناگزیر غیرکارگری. همهٔ این عناصر و تجربه‌ها را می‌توان در تاریخ چهل‌وهفت‌سالهٔ کومه‌له و جامعهٔ کردستان مشاهده کرد.

#### از انقلاب ژینا تا امروز؛ تداوم سنت انقلابی کردستان

در سال‌های اخیر، کردستان شاهد حرکت‌هایی پیشرو و اجتماعی بوده که نشان می‌دهد جنبش انقلابی در عمق جامعه ریشه دوانده و رو به گسترش است. انقلاب شکوهمند ژینا نمونهٔ زندهٔ همین تداوم است. تظاهرات گستردهٔ خیابانی، اعتصاب‌های سیاسی، ابتکارات توده‌ای و

## اعتصاب عمومی سیاسی؛ تاکتیکی برای دوران سرکوب



اعتصاب عمومی در کردستان ۱۸ دی‌ماه ۱۴۰۴

دوش اقشار کم‌درآمد می‌گذارد. کارگر روزمزد، دستفروش، و کاسبی که درآمدش را از فروش روزانه تأمین می‌کند، در نگاه نخست ممکن است تحمل توقف کار را دشوار بیابد. این نگرانی واقعی است و نباید نادیده گرفته شود. اما تجربه‌ی جنبش‌های کارگری در سراسر جهان، و همچنین تجربه‌ی کردستان ایران در دهه‌های گذشته، نشان می‌دهد که این فشار قابل مدیریت است، به شرط آنکه اعتصاب به‌صورت متناوب، هدفمند و در فواصل زمانی محاسبه‌شده به کار گرفته شود. اعتصاب یک‌روزه یا چندروزه که پیشاپیش اعلام و برنامه‌ریزی شده باشد، بار مالی به‌مراتب سبک‌تری نسبت به توقف نامحدود و بی‌افق کار دارد. علاوه بر این، صندوق‌های همبستگی محلی، کمک‌های داوطلبانه، و شبکه‌های حمایتی که پیش از فراخوان اعتصاب سازمان می‌یابند، می‌توانند بخشی از این فشار را از دوش خانواده‌های کارگری و زحمتکش بردارند. هدف این است که اعتصاب، به‌جای آنکه توان اقتصادی مردم را از بین ببرد، فشار سیاسی و اقتصادی را متوجه رژیم کند؛ رژیمی که با توقف چرخ تولید و توزیع، به‌مراتب بیشتر از یک خانواده‌ی کارگری آسیب می‌بیند.

#### اعتصاب برای کسانی که در خیابان نیستند

یکی از مهم‌ترین و کمتر گفته‌شده‌ترین مزیت‌های اعتصاب سیاسی عمومی، این است که امکان مشارکت را برای بخش وسیعی از جامعه فراهم می‌کند که هنوز به صف تظاهرات خیابانی نپیوسته‌اند.

مکانیکی یک الگوی واحد.

#### هزینه‌ی خون در برابر هزینه‌ی اعتصاب

تظاهرات خیابانی، بی‌تردید، نماد زنده و پرشور مقاومت مردمی است. تصویر خیابان‌هایی که از خشم و امید مردم می‌جوشد، روحیه‌ای می‌آفریند که هیچ رسانه‌ای نمی‌تواند جایگزینش کند. اما باید به این واقعیت تن داد که در رویارویی با رژیمی که بی‌درنگ سلاح گرم را به‌روی معترضان بی‌دفاع می‌کشد، حضور در خیابان هزینه‌ی جانی سنگینی به همراه دارد. هر تظاهرات، به‌معنای دقیق کلمه، مردم را در برابر گلوله قرار می‌دهد.

اعتصاب سیاسی عمومی، در مقابل، می‌تواند به‌عنوان تاکتیکی مکمل و به‌مراتب کم‌هزینه‌تر از نظر جانی، جایگاه خود را در کنار تظاهرات خیابانی پیدا کند. کارگری که در خانه می‌ماند و دست از کار می‌کشد، کاسبی که مغازه‌اش را می‌بندد، یا معلمی که سر کلاس نمی‌رود، در معرض گلوله‌ی مستقیم قرار نمی‌گیرد، اما همچنان بخشی فعال و تعیین‌کننده از یک اعتراض سیاسی است. این تفاوت در هزینه‌ی جانی، به‌تنهایی دلیلی کافی است تا این تاکتیک با جدیت بیشتری در دستور کار نیروهای سیاسی قرار گیرد.

#### مسئله‌ی اقشار کم‌درآمد و مدیریت فشار اقتصادی

نمی‌توان و نباید انکار کرد که اعتصاب عمومی، به‌ویژه اگر طولانی و بی‌برنامه باشد، فشار اقتصادی معینی بر

#### مقدمه: چرا اکنون باید از اعتصاب سخن گفت

جمهوری اسلامی در برابر خیزش‌های پیاپی مردم معترض، پاسخی جز شمشیر سرکوب نداشته است. گلوله به‌جای گفت‌وگو، بازداشت به‌جای شنیدن، و اعدام به‌جای عقب‌نشینی؛ این الگویی است که رژیم در طول این چهار دهه بارها آزموده و هر بار با بی‌رحمی بیشتری تکرار کرده است. در چنین شرایطی، هر جنبش اعتراضی که بخواهد دوام بیاورد و به هدف خود برسد، ناگزیر است در تاکتیک‌های خود تنوع و انعطاف ایجاد کند. تکیه‌ی صرف بر یک شکل از مبارزه، هرچند آن شکل نمادین و پرشور باشد، جنبش را در برابر ماشین سرکوب آسیب‌پذیر می‌سازد. اخبار کشتار مردم بی‌دفاع در شهرهای مختلف ایران، از پایتخت تا کردستان، این حقیقت تلخ را بارها به ما یادآوری کرده است: بازاندیشی در شیوه‌های مقاومت دیگر یک انتخاب نیست، یک ضرورت است.

در میان تاکتیک‌های موجود، اعتصاب سیاسی عمومی جایگاهی ویژه دارد. این تاکتیک نه تازه است و نه ناآزموده؛ تاریخ جنبش‌های کارگری و انقلابی جهان، از کمون پاریس تا انقلاب اکتبر، از جنبش‌های ضد استعماری تا انقلاب بهمن ۵۷ در ایران، نشان داده که وقتی مردم دست از کار می‌کشند، چرخ اقتصاد و اداره یک کشور متوقف می‌شود و رژیم‌ها در برابر این توقف، به‌مراتب آسیب‌پذیرتر از برابر تظاهرات خیابانی‌اند. این نوشته می‌کوشد نشان دهد چرا اعتصاب عمومی سیاسی، در شرایط کنونی ایران و به‌ویژه کردستان، می‌تواند نقشی تعیین‌کننده در تغییر موازنه قوا میان مردم و رژیم ایفا کند.

#### واقعیتی تلخ و ضرورت انعطاف

فشارهای معیشتی و سیاسی در ایران امروز به نقطه‌ای رسیده که دیگر جای مانور چندانی برای مردم باقی نمانده است. دستمزدها ناچیز، قیمت نان و دارو سرسام‌آور شده، بیکاری و ناامنی شغلی گریبان میلیون‌ها خانوار را گرفته، و بر فراز همه‌ی این‌ها، سایه‌ی سرکوب سیاسی هر روز سنگین‌تر می‌شود. مردم در برابر چنین فشاری چاره‌ای جز مقاومت ندارند؛ سکوت به‌معنای تسلیم و تسلیم به‌معنای فرو رفتن بیشتر در گرداب فقر و اختناق است.

اما در همین حال، مسئولیتی سنگین بر دوش نیروهای سیاسی و به‌ویژه احزاب چپ قرار دارد: مسئولیت اتخاذ سیاست‌های انعطاف‌پذیر در انتخاب تاکتیک، به‌گونه‌ای که از تلفات جانی مردم معترض کاسته شود. حزبی که تنها یک شکل از مبارزه را تبلیغ می‌کند و از سایر امکانات غافل می‌ماند، عملاً مردم را به میدان می‌فرستد که رژیم در آن دست بالا را دارد. رهبری مسئولانه یعنی سنجیدن هزینه و فایده‌ی هر تاکتیک در هر مقطع، و نه تکرار

**→** با فراخوان اعتصاب، این افراد می‌توانند بدون قرار گرفتن در معرض خطر مستقیم گلوله، همبستگی خود را با جنبش اعلام کنند و در روند مبارزه سهیم شوند. مادری که به‌دلیل نگهداری از فرزندانش نمی‌تواند در خیابان باشد، می‌تواند فروشگاه کوچکش را نبندد یا نبرد؛ کارمندی که تحت نظارت مستقیم است، می‌تواند در کار خود کندکاری کند؛ کارگری که در کارخانه‌ای دورافتاده مشغول است، می‌تواند در روز اعتصاب سر کار نرود. این گسترش دایره‌ی مشارکت، جنبش را از یک حرکت محدود به بخشی از جامعه، به یک خیزش فراگیر و توده‌ای بدل می‌کند.

#### پاسخ به یک نگرانی: آیا اعتصاب مردم را از خیابان دور می‌کند؟

برخی نگران‌اند که در شرایطی که مردم در خیابان‌ها اعتراض می‌کنند، فراخوان اعتصاب عمومی آن‌ها را به خانه‌هایشان بازمی‌گرداند و از میدان مبارزه خارج می‌کند. این استدلال، هرچند از سر دلسوزی مطرح می‌شود، با واقعیت میدان همخوانی ندارد.

نخست، چنان‌که پیش‌تر اشاره شد، بخش‌های وسیعی از مردم ناراضی هنوز به صف تظاهرات خیابانی نپیوسته‌اند؛ اعتصاب راهی است برای جذب این بخش‌ها به روند مبارزه، نه برای بیرون کشیدن کسانی که پیشاپیش در خیابان‌اند. دوم، و مهم‌تر، اعتصاب عمومی به‌هیچ‌وجه به‌معنای توقف سایر اشکال مبارزه نیست. تاکتیک اعتصاب زمانی معنا و کارآیی واقعی خود را می‌یابد که بخشی از یک استراتژی جامع‌تر باشد؛ استراتژی‌ای که حضور علنی در خیابان، تجمعات اعتراضی، کمپین‌های رسانه‌ای، و شکل‌های دیگر مبارزه را همچنان در خود جای می‌دهد و اعتصاب را در کنار آن‌ها، و نه به‌جای آن‌ها، به کار می‌گیرد.

تجربه‌ی کردستان ایران در دهه‌های گذشته به‌روشنی نشان داده که ترکیب خلاقانه‌ی تاکتیک‌های گوناگون، اثربخشی بسیار بیشتری نسبت به تکیه بر یک شکل واحد از مبارزه دارد. اعتصاب می‌تواند زمینه‌ساز و تقویت‌کننده‌ی حرکت‌های خیابانی باشد؛ روزی که شهر از کار می‌ایستد، همان روز می‌تواند به روز تجمع و راهپیمایی نیز بدل شود، بدون آن‌که مردم در برابر ماشین اداری و اقتصادی رژیم در موضع ضعف قرار گیرند.

##### نمایش قدرت در مقیاس میلیونی

یکی از برجسته‌ترین ویژگی‌های اعتصاب عمومی، توانایی آن در به‌نمایش گذاشتن ابعاد اعتراض در مقیاسی است که کمتر شکل دیگری از مبارزه می‌تواند به آن دست یابد. یک تظاهرات خیابانی، هرچند پرشور، معمولاً چند هزار یا حتی چند ده هزار نفر را در یک نقطه گرد هم می‌آورد؛ رقمی که در برابر جمعیت میلیونی یک کشور، هرچند تأثیرگذار، محدود می‌ماند. اعتصاب عمومی اما می‌تواند میلیون‌ها نفر را، در آن واحد و در سراسر کردستان و حتی کل ایران، در یک اقدام هماهنگ بسیج کند. این نمایش قدرت جمعی، پیامی روشن و بی‌ابهام به رژیم می‌فرستد: مردم متحدند و توانایی متوقف کردن چرخ اقتصاد و جامعه را در دست دارند. چنین پیامی، فراتر از تأثیر مستقیم اقتصادی، اثری روانی عمیق بر دستگاه سرکوب می‌گذارد؛ رژیمی که خود را در برابر یک ملت متحد و بسیج‌شده می‌بیند، در محاسبات سرکوبگرانه‌ی خود دچار تردید می‌شود. هم‌زمان، این نمایش قدرت روحیه‌ی مبارزاتی را در سطح جامعه بالا می‌برد و موازنه‌ی قوا را، گام‌به‌گام، به نفع مردم مبارز تغییر می‌دهد.

##### اعتصاب به‌مثابه مدرسه‌ی سازمان‌دهی

اثر اعتصاب عمومی به روز برگزاری آن محدود نمی‌ماند. هر اعتصاب موفق، اعتمادبه‌نفس مردم را افزایش می‌دهد و به آنان نشان می‌دهد که قدرت تغییر واقعاً در دستان خودشان است، نه در انتظار برای معجزه‌ای از بیرون. این تجربه‌ی مستقیم از قدرت جمعی، سرمایه‌ای است که هیچ سرکوبی نمی‌تواند به‌آسانی از مردم پس بگیرد.

از سوی دیگر، اعتصابات عمومی فرصتی بی‌بدیل برای تشکل‌یابی و سازمان‌دهی گسترده‌تر فراهم می‌کنند. در جریان آماده‌سازی یک اعتصاب، لازم است شبکه‌های ارتباطی محلی شکل بگیرند یا تقویت شوند؛ در جریان اجرای آن، ظرفیت‌های سازمانی محک می‌خورند؛ و در جریان ارزیابی پس از آن، رهبری‌های جدیدی از دل کارخانه‌ها، مدارس، و محلات سر برمی‌آورند. این فرآیند سه‌گانه، بستر لازم برای حرکت‌های بزرگ‌تر و پیچیده‌تر آینده را فراهم می‌آورد؛ بستری که بدون تجربه‌ی عملی سازمان‌دهی، به‌آسانی به دست نمی‌آید.

از خواسته‌های پراکنده تا آگاهی طبقاتی

اعتصاب عمومی، اگرچه ممکن است خواسته‌های معین

اقتصادی-اجتماعی را نیز مطرح کند، در عمل و در ذات خود به یک رویارویی سیاسی مستقیم با جمهوری اسلامی بدل می‌شود. این رویارویی، آگاهی عمومی را بالا می‌برد و به مردم کمک می‌کند تا ریشه‌های ساختاری مشکلات روزمره‌ی خود را بهتر درک کنند.

زمانی که کارگران، معلمان، بازنشستگان، و کاسبان کوچک در یک اعتصاب واحد گرد هم می‌آیند، به‌تدریج درمی‌یابند که مشکلات آنان از هم جدا نیست؛ همه از یک ریشه‌ی واحد، یعنی نظام سیاسی-اقتصادی ستمگر حاکم، سرچشمه می‌گیرد. این کشف، که در جریان یک اعتصاب مشترک به‌طور زنده و ملموس تجربه می‌شود، بسیار قوی‌تر از هر سخنرانی یا بیانیه‌ی مکتوب است. این آگاهی طبقاتی و سیاسی، پیش‌شرط ضروری هر تحول بنیادین در جامعه است. احزاب چپ و نیروهای سوسیالیست در کردستان باید این ظرفیت آموزنده و آگاهی‌بخش اعتصابات را به‌خوبی درک کنند و در سازمان‌دهی خود از آن بهره ببرند.

##### خواسته‌های اعتصاب سیاسی عمومی در شرایط کنونی

در شرایط کنونی، خواسته‌های یک اعتصاب سیاسی عمومی می‌تواند مجموعه‌ای از مطالبات فوری و بنیادین را در بر بگیرد: نخست، آزادی فوری و بی‌قیدوشرط کلیه‌ی بازداشت‌شدگان سیاسی، از جمله فعالان کارگری و مدنی که تنها به جرم اعمال حق مشروع خود در اعتراض، در بند رژیم به سر می‌برند. دوم، پایان دادن به خشونت و سرکوب علیه مردم معترض؛ لغو احکام اعدام سیاسی و نیز محکومین دادگاههای عادی؛ پایان دادن به شکنجه و آزار زندانیان؛ و محاکمه‌ی عاملان کشتار مردم بی‌دفاع.

## "اعتصاب سیاسی عمومی نه یک راه‌حل جادویی است و نه تنها تاکتیک موجود در دست جنبش‌های اعتراضی.

## اما در شرایط کنونی کردستان ایران و کل ایران،بی‌تردیدیکی از کارآمدترین ابزارهای مبارزاتی است؛ ابزاری که می‌تواند با هزینه‌ی جانی نسبتاً کمتر، فشار سیاسی قابل‌توجهی بر رژیم وارد کند، بخش‌های تازه‌ای از جامعه را به روند مبارزه بکشاند، و راه را برای تحولات بنیادی‌تر هموار سازد."

سوم، تنظیم بودجه‌ی عمومی بر پایه‌ی نیازهای واقعی مردم تهیدست، از طریق حذف هزینه‌های سرسام‌آور پروژه‌های اتمی و موشکی، بر علیه جنگ ، کاهش بودجه‌ی نظامی و امنیتی، و پایان دادن به دخالت‌های منطقه‌ای که حاصل رنج و کار این مردم را به هدر می‌دهد.

چهارم، افزایش دستمزدها متناسب با نرخ واقعی تورم، تأمین بیمه‌ی بیکاری برای همه، لغو قراردادهای موقت و پیمانی و تبدیل آن‌ها به استخدام رسمی، و تأمین مسکن مناسب برای مردم کارگر و زحمتکش.

پنجم، پایان دادن به ستم و تبعیض ملی علیه ملت‌های ساکن ایران.

این مجموعه‌ی خواسته‌ها، در عین حالی که مطالبات فوری و ملموس زندگی روزمره را بازتاب می‌دهد، بار سیاسی و طبقاتی روشنی نیز دارد و می‌تواند به‌عنوان محور وحدت میان اقشار و گروه‌های گوناگون اجتماعی عمل کند.

##### اتحاد مردم و تلاش رژیم برای شکستن آن

حفظ اتحاد مردم تا رسیدن به اهداف تعیین‌شده، اهمیتی حیاتی و بحرانی دارد. تجربه‌ی تاریخی جنبش‌های اجتماعی در کردستان و سراسر ایران به‌روشنی نشان می‌دهد که رژیم و دستگاه‌های امنیتی‌اش همواره می‌کوشند با دامن زدن به شکاف‌های ملی، مذهبی، نسلی، و طبقاتی، این اتحاد را از درون بشکنند.

در این میان، احزاب سیاسی و نیروهای چپ مسئولیت

### ۱۰ شهریور ۱۴۰۵ - ۰۱ سپتامبر ۲۰۲۶

سنگینی بر دوش دارند. نخست، فراخوان‌های اعتصابی باید مسئولانه، به‌موقع، و با در نظر گرفتن ظرفیت واقعی مردم صادر شوند؛ فراخوان‌های ماجراجویانه و فاقد پشتوانه‌ی توده‌ای، نه‌تنها به موفقیت نمی‌انجامد، بلکه اعتماد مردم را نیز از دست می‌دهد و می‌تواند به شکست‌های تکرارشونده منجر شود که روحیه‌ی مبارزاتی را تضعیف می‌کنند. دوم، باید با هوشیاری کامل، تلاش‌های تفرقه‌افکنانه‌ی رژیم و عوامل نفوذی آن را شناسایی و خنثی کرد.

رژیم برای منصرف کردن مردم از اعتصاب یا شکستن وحدتشان، از هیچ ابزاری فروگذار نخواهد کرد: پخش شایعات، تبلیغات مسموم، تهدید و ارعاب خانواده‌ها، و حتی مهندسی بحران‌های مصنوعی برای منحرف کردن افکار عمومی. پاسخ درست به این توطئه‌ها، نه انفعال، بلکه ایجاد شبکه‌های ارتباطی قوی و مستقل، تقویت رسانه‌های مردمی فعال، و سازمان‌دهی پایه‌ای و مستمر در محلات، کارخانه‌ها، و مراکز کار است. اتحادی که از پیش، در بطن زندگی روزمره‌ی مردم ساخته شده باشد، در برابر توطئه‌های لحظه‌ای رژیم بسیار مقاوم‌تر خواهد بود.

##### نقش کومه‌له و حزب کمونیست ایران

کومه‌له در کردستان ایران، با تکیه بر تجربه‌ی غنی و چندین‌دهه‌ای خود در سازمان‌دهی مبارزات کارگری و اجتماعی، می‌تواند نقشی کلیدی در سازمان‌دهی و رهبری اعتصابات سیاسی عمومی ایفا کند. حزب کمونیست ایران نیز می‌تواند نقشی محوری در انتقال این تجارب گران‌بها به دیگر نقاط ایران بر عهده گیرد.

در این مسیر، چند وظیفه‌ی اساسی پیش روی این نیروهاست: نخست، به‌کارگیری تمامی ظرفیت خود برای تحلیل مشخص از شرایط مشخص، تعیین زمان مناسب برای فراخوان اعتصاب، و انتخاب خواسته‌هایی متناسب با شرایط عینی هر مقطع. دوم، تلاش پیگیر برای ایجاد اتحاد عمل میان نیروهای مختلف سیاسی، اجتماعی، و صنفی؛ چراکه اعتصاب عمومی تنها زمانی به موفقیت واقعی دست می‌یابد که همه‌ی جریان‌ها، فراتر از اختلافات جزئی و تاکتیکی، حول یک هدف مشترک گرد آیند. سوم، برقراری ارتباط نزدیک و مستمر با تشکل‌های کارگری، معلمان، بازنشستگان، دانشجویان و سایر گروه‌های اجتماعی، و بهره‌گیری از ظرفیت‌های سازمانی آنان در بسیج مردم. چهارم، تقویت رسانه‌های مستقل و مردمی، به‌گونه‌ای که پیام اعتصاب به‌روشنی به گوش همگان برسد و در همان حال، تبلیغات و شایعه‌پراکنی رژیم خنثی شود.

##### جمع‌بندی: از تجربه‌ی تاریخی تا افق آینده

اعتصاب سیاسی عمومی نه یک راه‌حل جادویی است و نه تنها تاکتیک موجود در دست جنبش‌های اعتراضی. اما در شرایط کنونی کردستان ایران و کل ایران، بی‌تردید یکی از کارآمدترین ابزارهای مبارزاتی است؛ ابزاری که می‌تواند با هزینه‌ی جانی نسبتاً کمتر، فشار سیاسی قابل‌توجهی بر رژیم وارد کند، بخش‌های تازه‌ای از جامعه را به روند مبارزه بکشاند، و راه را برای تحولات بنیادی‌تر هموار سازد.

تجربه‌ی تاریخی نشان می‌دهد که بزرگ‌ترین دستاوردهای طبقه‌ی کارگر و زحمتکشان جهان، از دل اعتصابات عمومی آنان بیرون آمده است. از کمون پاریس تا انقلاب اکتبر، از جنبش‌های ضد استعماری در آسیا و آفریقا تا انقلاب بهمن ۵۷ در ایران، همه‌جا اعتصاب عمومی نقشی تعیین‌کننده در سرنوشت مبارزات مردمی ایفا کرده است.

امروز، در ایران، شرایط عینی برای احیای این سنت انقلابی فراهم است. مردم از وضع موجود به‌ستوه آمده‌اند، فشارهای اقتصادی و سیاسی به نقطه‌ی انفجار رسیده، و نارضایتی عمومی همه‌گیر شده است. آنچه اکنون بیش از هر چیز نیاز است، سازمان‌دهی هوشمندانه، رهبری مسئول و متعهد، و اتحاد نیروهای مترقی و چپ حول یک برنامه‌ی روشن و واقع‌بینانه است.

اعتصاب سیاسی عمومی می‌تواند به‌روشنی نشان دهد که قدرت واقعی، در نهایت، در دستان مردم است؛ و آنگاه که مردم متحد شوند، هیچ رژیم ستمگری، هرچند مسلح و سرکوبگر، در برابرشان تاب نخواهد آورد. راه پیش رو دشوار است، اما ناممکن نیست. و تاریخ، بارها و بارها، به ما آموخته است که مردمی که برای آزادی و عدالت می‌جنگند، سرانجام پیروز خواهند شد.

# حزب کمونیست ایران؛ از دل مبارزه، به سوی آینده

(به مناسبت سالگرد تشکیل حزب کمونیست ایران)

اسعد رستمی

در آستانه سالگرد تأسیس حزب کمونیست ایران، ارزیابی کارنامه، تجربه‌ها، دستاوردها، کمبودها و چالش‌های این حزب اهمیتی دوچندان پیدا می‌کند. سالگردها اگر صرفاً به مناسبت‌هایی برای ستایش گذشته و تکرار افتخارات تبدیل شوند، ارزش سیاسی و آموزشی خود را از دست می‌دهند. اما اگر فرصتی باشند برای بازخوانی انتقادی راه پیموده‌شده، شناخت دقیق‌تر شرایط کنونی و تعیین مسیر آینده، می‌توانند به تقویت یک سنت سیاسی زنده و مبارز کمک کنند.

چهل‌وسه سال از تأسیس حزب کمونیست ایران می‌گذرد؛ چهل‌وسه سالی که برای یک جریان سیاسی، صرفاً گذشت زمان نیست، بلکه انباشت

تجربه، آزمون، شکست و پیروزی، بازاندیشی و ایستادگی در برابر یکی از دشوارترین شرایط سیاسی تاریخ معاصر ایران است.

اما پیش از هر سخن درباره گذشته، حال و آینده حزب، باید یاد و نام همه آن انسان‌هایی را گرامی بداریم که برای تحقق جهانی آزاد، برابر و رها از استثمار، در صفوف این حزب و جنبش کمونیستی ایران مبارزه کردند و جان باختند.

این یادآوری صرفاً ادای احترام به گذشته نیست. جان‌باختگی برای یک آرمان طبقاتی و سیاسی، در شرایطی که سرکوب، زندان، شکنجه، تبعید و اعدام هزینه‌های واقعی فعالیت سیاسی‌اند، نشان‌دهنده عمق تعهد انسان‌هایی است که زندگی خود را به مبارزه برای رهایی گره زدند. آنان از زندگی شخصی خود گذشتند تا به آرمانی فراتر از خویش خدمت کنند؛ آرمانی که در مرکز آن نه قدرت فردی و نه منفعت گروهی، بلکه رهایی کارگران و زحمتکشان، برابری انسان‌ها، آزادی و پایان استثمار قرار داشت.

در این تاریخ، نام رفقای چون فواد مصطفی سلطانی جایگاهی ویژه دارد. فواد از چهره‌های بنیان‌گذار کومه‌له و از رهبران شناخته‌شده جنبش کمونیستی و انقلابی کردستان بود و در سال‌های پس از انقلاب ۱۳۵۷ در سازمان‌دهی مبارزات توده‌ای و گسترش فعالیت کمونیستی نقشی برجسته ایفا کرد. یاد او در تاریخ مبارزات کمونیستی ایران با مقاومت، سازمان‌دهی و پیوند مبارزه سیاسی با زندگی و مطالبات مردم زحمتکش گره خورده است. نامی که با سخن معروف ؛ (روزی که خورشید تابناک حزب کمونیست ایران طلوع میکند، روز رستاخیز سرخ زحمتکشان را نوید میدهد و آئروز، روز آب شدن برف‌های ستم است، رفقا خورشید را بجنبانیم.) نوید و پیام تشکیل حزب را داده بود.

از کاک فواد تا تا همه رهبران، زنان و مردان که نامشان شاید در کتابی ثبت نشده باشد، اما بخشی از تاریخ این مبارزه را با زندگی خود نوشته‌اند، یک خط مشترک وجود دارد: باور به اینکه جامعه دیگری ممکن است؛ جامعه‌ای که در آن انسان به دلیل موقعیت طبقاتی، جنسیت، ملیت یا تعلق اجتماعی خود مورد بهره‌کشی و تبعیض قرار نگیرد.

اهمیت این فداکاری‌ها دقیقاً در همین‌جاست. جنبش کمونیستی تنها مجموعه‌ای از نظریه‌ها، اسناد و سازمان‌ها نیست؛ حافظه‌ای زنده از انسان‌هایی است که در لحظات دشوار، میان آرمان و مصلحت شخصی، آرمان را انتخاب کردند. پاسداشت آنان به معنای مقدس‌کردن بی‌چون‌وچرای گذشته نیست؛ بلکه به معنای حفظ معیارهایی است که بر اساس آنها می‌توان امروز نیز درباره سیاست، وفاداری، تغییر موضع و مسئولیت اجتماعی داوری کرد.

چهار دهه پس از آن مبارزات، این پرسش همچنان پابرجاست: با میراث سیاسی این انسان‌ها چه باید کرد؟ پاسخ، نه در تکرار گذشته و نه در انکار آن، بلکه در ادامه دادن نقد و مبارزه برای



رهایی اجتماعی در شرایط دشوار کنونی است.

در این چهار دهه، درباره حزب کمونیست ایران مباحث، پرسش‌ها و نقدهای فراوانی مطرح شده است. این امر نه‌تنها طبیعی، بلکه برای هر نیروی سیاسی جدی ضروری است. حزبی که خود را نیرویی برای دگرگونی جامعه می‌داند، نمی‌تواند از نقد، پرسش و ارزیابی تاریخی بگریزد. اما نقد سیاسی هنگامی ارزشمند است که از واقعیت‌های تاریخی آغاز کند، پیچیدگی‌های یک جنبش را ببیند و میان «رابطه تاریخی و سیاسی» با «وابستگی تشکیلاتی» تفاوت بگذارد.

حزب کمونیست ایران در دوره‌ای شکل گرفت که جامعه ایران در تب‌وتاب انقلاب، سرکوب، جنگ، تحولات عظیم اجتماعی و کشمکش‌های طبقاتی قرار داشت. این حزب از دل تجربه‌های واقعی مبارزه، از جمله تجربه کومه‌له و مبارزات مردم کردستان، شکل گرفت و کوشید افق مبارزه برای آزادی، برابری و سوسیالیسم را در سطحی سراسری نمایندگی کند. این تاریخ، با نام و زندگی صدها انسان مبارز گره خورده است؛ انسان‌هایی که برای دفاع از حقوق کارگران، زحمتکشان، زنان، مردم تحت ستم و آزادی‌خواهان هزینه‌های سنگینی پرداختند. اما دفاع از این تاریخ، به معنای تقدیس آن نیست. حزبی که خود را کمونیست و مارکسیست می‌داند، نمی‌تواند از نقد و بررسی انتقادی گذشته‌اش هراس داشته باشد. اساس تفکر مارکسیستی بر تحلیل مشخص از شرایط مشخص، نقد مداوم واقعیت و آمادگی برای تصحیح خطاها استوار است.

**نقد حزب کمونیست ایران؛ سه‌گانه‌ای که باید از هم تفکیک شوند**

نقد حزب کمونیست ایران را می‌توان در سه دسته بررسی کرد: نقدهای درون‌سنتی و سازنده؛ نقدهای برخاسته از مخالفت با مبانی سوسیالیستی و کمونیستی حزب؛ و نقدهایی که بر رابطه کومه‌له و حزب کمونیست ایران و مسئله سازمان‌یابی سراسری متمرکزند.

تفکیک این سه دسته از یکدیگر پیش‌شرط پاسخ درست است: هر یک از این منتقدان از موضع متفاوتی سخن می‌گویند و بنابراین انتظار پاسخ یکسان از حزب، خود نوعی بی‌دقتی سیاسی خواهد بود. کسی که دلمشغول تطبیق حزب با نیازهای زمانه است را نمی‌توان با همان زبانی پاسخ داد که با مخالف اصولی سوسیالیسم سخن می‌گوییم؛ و کسی که مسئله‌اش سازمان‌یابی سراسری کومه‌له است، مسئله‌اش نه اثبات یا نفی سوسیالیسم، بلکه صورت‌بندی تشکیلاتی آن است.

**نقد سازنده؛ نیروی محرکه رشد و نوسازی**

نخستین دسته را کسانی تشکیل می‌دهند که با اصل موجودیت حزب کمونیست ایران، برنامه و جهت‌گیری اساسی مبارزاتی آن مسئله‌ای ندارند، اما خواهان آن‌اند که حزب بتواند خود را با نیازهای زمانه منطبق سازد. تمایز این گروه از دو

دسته دیگر در همین نکته نهفته است: نقد آنان نه از بیرون گفتمان سوسیالیستی، بلکه از درون آن صورت می‌گیرد؛ به همین دلیل است که اینان از سلاح نقد برای تضعیف حزب استفاده نمی‌کنند، بلکه نقد را ابزاری برای تقویت آن می‌دانند. نگرانی اصلی آنان این است که حزب در دام تحجر، تکرار فرمول‌های کهنه، فاصله گرفتن از تحولات اجتماعی و خشک‌اندیشی سیاسی گرفتار شود.

این سنت انتقادی باید مورد استقبال قرار گیرد، و دلیل این استقبال صرفاً اخلاقی یا تاکتیکی نیست بلکه ساختاری است: حزبی که درهای خود را به روی نقد دلسوزانه ببندد، به‌تدریج از جامعه و واقعیت‌های متحول آن جدا می‌شود، و این جدایی، به نوبه خود، همان چیزی است که منتقدان دسته دوم و سوم را در استدلال خود تقویت می‌کند. به

بیان دیگر، بی‌توجهی به نقد سازنده، زمینه را برای نقدهای غیر واقعی و افراطی فراهم می‌کند.

چرا این انطباق ضروری است؟ چون جامعه ایران امروز با جامعه دهه‌های پیش یکسان نیست. نسل‌های تازه‌ای وارد میدان مبارزه شده‌اند؛ زنان با مطالبات و اشکال نوینی از مقاومت و سازمان‌یابی حضور دارند؛ جنبش کارگری، با گسترش قراردادهای موقت، کار غیررسمی، شرکت‌های پیمانکاری و ناامنی شغلی، با واقعیت‌های تازه‌ای روبه‌روست؛ اعتراض‌های دانشجویی، جنبش‌های محیط‌زیستی، مبارزات معلمان، بازنشستگان، پرستاران و ساکنان مناطق حاشیه‌ای، هر یک زبان و تجربه خاص خود را دارند. این فهرست تصادفی نیست: هر یک از این عرصه‌ها نشان می‌دهد که ساختار طبقاتی و اجتماعی ایران پیچیده‌تر و چندلایه‌تر از آن است که با تحلیل‌های کلاسیک و بدون به‌روزرسانی مفهومی قابل فهم باشد.

از این‌رو، پاسخ به این دگرگونی‌ها نه در کنار گذاشتن سوسیالیسم و سنت کمونیستی، بلکه در بازسازی خلاقانه آن و پیوند زدنش با مسائل ملموس امروز است، چرا که کنار گذاشتن این سنت، پاسخ به یک خلأ تحلیلی را با یک تسلیم سیاسی جایگزین می‌کند، در حالی که بازسازی خلاقانه هم تداوم هویت را حفظ می‌کند و هم کارآمدی برنامه را. حزب باید بتواند نشان دهد که برنامه‌اش چگونه به مسئله دستمزد، مسکن، تبعیض جنسیتی، ستم ملی، آزادی‌های سیاسی، محیط‌زیست، فقر، بیکاری و امنیت اجتماعی پاسخ می‌دهد؛ زیرا کمونیسم را نمی‌توان صرفاً با واژگان ایدئولوژیک تعریف کرد، اعتبار یک برنامه سیاسی، در نهایت، در توان تبیین و حل مسائل مشخص زندگی مردم سنجیده می‌شود، نه در وفاداری صوری به واژگان.

در همین راستا، بررسی بحران‌ها، جدایی‌ها و مقاطع حساس تاریخ حزب اهمیتی ویژه می‌یابد، زیرا بدون این بررسی، هیچ بازسازی خلاقانه‌ای بر پایه تجربه واقعی ممکن نیست. انشعاب‌ها و اختلافات سیاسی را نمی‌توان با سکوت یا توضیحات کلی از کنار گذراند؛ سکوت در این‌جا نه بی‌طرفی، بلکه نوعی اجتناب از مسئولیت تحلیلی است. به همین دلیل کنگره سیزدهم حزب با تصویب قراری در این زمینه، کمیته مرکزی را موظف کرد که دلایل انشعاب‌ها، کمبودها و اشتباهات احتمالی در مقاطع مختلف را جمع‌بندی کند. چنین جمع‌بندی‌ای نباید به تسویه‌حساب شخصی یا بازتولید کینه‌های قدیمی تبدیل شود؛ هدف آن باید شناخت علل سیاسی، تشکیلاتی و روش‌شناختی مشکلات و جلوگیری از تکرار آن‌ها باشد، تمایزی که اهمیت دارد، چون جمع‌بندی تاریخی و تسویه‌حساب شخصی دو کارکرد متفاوت دارند: یکی رو به آینده و سازنده است، دیگری رو به گذشته و فرساینده. دفاع واقعی از حزب کمونیست ایران، بنابراین، دفاع از امکان رشد و تکامل آن است، نه دفاع از وضع موجود. ←

نقد واقعی نیز کوچک شمردن دستاوردها نیست، بلکه تبدیل تجربه‌های تلخ و شیرین گذشته به قدرتی برای سازمان‌دهی آینده است. یاد فواد مصطفی سلطانی، فرهاد شعبانی ( دو رهبر از دو نسل در دو دوره متفاوت) و صدها مبارز دیگر، از همین‌رو، زمانی زنده می‌ماند که آرمان‌های آنان ،آزادی، برابری، رهایی از استثمار و دفاع از کرامت انسانی ،در متن مبارزات امروز بازآفرینی شود، نه صرفاً در مراسم یادبود تکرار گردد.

#### گفت‌وگو با مخالفان سوسیالیسم؛ روشن کردن مرزهای سیاسی

دستهٔ دوم منتقدان با نخستین دسته یک تفاوت بنیادین دارند: اینان با بنیادهای فکری و سیاسی حزب کمونیست ایران و با افق سوسیالیسم و کمونیسم مخالف‌اند یا در گذر زمان از این افق فاصله گرفته‌اند. این طیف گسترده است ،از مدافعان انواع نسخه‌های راست سوسیال دموکراسی تازه به دوران رسیده ها تا اصلاح‌طلبی و لیبرالیسم اقتصادی تا طرفداران نیروهای راست، ملی‌گرا، سلطنت‌طلب یا پروژه‌های وابسته به قدرت‌های خارجی ، اما وجه مشترک همه‌شان این است که اختلافشان با حزب دیگر یک اختلاف روش یا تاکتیک نیست، بلکه اختلاف بر سر افق نهایی مبارزه است. دقیقاً به همین دلیل، با این دسته نیز نباید از بحث و جدل سیاسی گریخت، هرچند باید هدف این گفت‌وگو را واقع‌بینانه تعریف کرد: هدف الزاماً قانع کردن آنان نیست، زیرا در بسیاری موارد اختلاف بر سر منافع طبقاتی، چشم‌انداز اجتماعی و جایگاه نیروهای سیاسی است، نه صرفاً سوءتفاهمی نظری که با استدلال بهتر برطرف شود. وقتی اختلاف ریشه در منافع طبقاتی دارد، نمی‌توان انتظار داشت که استدلال به‌تنهایی طرف مقابل را متقاعد کند؛ از همین‌رو هدف اصلی باید روشن کردن مواضع حزب در برابر افکار عمومی و نشان دادن تفاوت راه‌حل‌ها باشد ، یعنی مخاطب اصلی این گفت‌وگو، نه لزوماً طرف مقابل، بلکه افکار عمومی و پایگاه اجتماعی است که هنوز میان این راه‌حل‌ها انتخاب نکرده‌است.

برای روشن شدن این تفاوت راه‌حل‌ها، باید پرسید: اگر سوسیالیسم و برنامهٔ حزب کمونیست ایران راه نجات از استبداد و سرمایه‌داری نیست، بدیل شما چیست؟ آیا راه‌حل، سپردن سرنوشت ایران به بازار آزاد، خصوصی‌سازی، ریاضت اقتصادی و سرمایه‌داران بزرگ است؟ آیا قرار است ایران به نمونهٔ دیگری از کشورهای تبدیل شود که در آن‌ها فقر، شکاف طبقاتی، اقتدارگرایی و وابستگی به قدرت‌های جهانی بازتولید شده است؟ آیا می‌توان آزادی سیاسی و عدالت اجتماعی را با اتکا به دولت‌های خارجی، نهادهای نظامی یا بازگشت به نظم‌های اقتدارگرای گذشته تأمین کرد؟ این پرسش‌ها تصادفی طرح نمی‌شوند: هر یک بدیل‌های رایج در اپوزیسیون ایران را به چالش می‌کشد تا نشان دهد که نبود سوسیالیسم به‌معنای وجود یک راه‌حل خنثی یا بی‌طرف نیست، بلکه هر بدیلی خود پیامدهای طبقاتی مشخصی دارد.

در برابر این بدیل‌ها، حزب کمونیست ایران باید بتواند برنامهٔ خود را با صراحت طرح کند: آزادی‌های بی‌قیدوشرط سیاسی، جدایی دین از دولت، برابری کامل زن و مرد، حق تعیین سرنوشت ملل تحت ستم، ادارهٔ شورایی و مردمی امور، تأمین اجتماعی فراگیر، کنترل دموکراتیک بر منابع و ثروت‌های عمومی، و پایان دادن به نظامی که سود و انباشت سرمایه را بر زندگی و رفاه اکثریت مردم مقدم می‌دارد. طرح صریح این برنامه، در واقع، همان چیزی است که تفاوت راه‌حل‌ها را ،که در بالا هدف گفت‌وگو خوانده شد ،عملاً محقق می‌کند.

با این‌همه، باید میان دو سطح تمایز گذاشت: مناسبات با جریان‌های گوناگون اپوزیسیون، امروز و در فردای تحولات سیاسی ایران، تابع توازن قوا، شرایط عینی و ضرورت‌های سیاسی خواهد بود ،این سطح تاکتیکی است. اما ائتلاف یا همکاری موردی نباید به معنای محو کردن مرزهای طبقاتی و سیاسی باشد ،این سطح برنامه‌ای و استراتژیک است. حزب باید هم توان گفت‌وگو داشته باشد و هم استقلال برنامه‌ای خود را حفظ کند، چرا که آمیختن این دو سطح، یعنی تبدیل انعطاف تاکتیکی به تسلیم برنامه‌ای، دقیقاً همان چیزی است که هویت سیاسی حزب را در بلندمدت تهدید می‌کند.

#### کومه‌له و حزب کمونیست ایران؛ مسئلهٔ سازمان‌یابی سراسری

دستهٔ سوم منتقدان با دو دستهٔ پیشین نیز تفاوت دارد: مشکل اصلی این‌ها نه محتوای برنامهٔ سوسیالیستی، بلکه

حضور کومه‌له در چارچوب تشکیلاتی حزب کمونیست ایران است. این طیف نیز یک‌دست نیست: برخی خواهان محدود شدن فعالیت کومه‌له به کردستان‌اند و وظایف سراسری را در اولویت نمی‌بینند؛ برخی دیگر نوستالژی بازگشت به کومه‌لهٔ پیش از تشکیل حزب را دارند ، دوره‌ای که کومه‌له در تهران و شهرهای بزرگ ایران نیز فعالیت داشت، اما هنوز در قالب حزب کمونیست ایران سازمان نیافته بود؛ و بعضی نیز اساساً موجودیت فعلی حزب را بوروکراتیک می‌دانند و فعالیت ما را در ابعاد سراسری بی‌ثمر، و جدایی کومه‌له از حزب را راه‌حل معرفی می‌کنند.

برای پاسخ به این دیدگاه‌ها، نخست باید پرسشی مقدماتی و تعیین‌کننده مطرح کرد که پاسخ آن مسیر بحث را روشن می‌کند: آیا مشکل آنان با کمونیسم حزب کمونیست ایران است؟ آیا با برنامه و افق سوسیالیستی آن مشکل دارند؟ یا با سراسری بودن سازمان و پیوند مبارزه در کردستان با مبارزهٔ کارگران و مردم سراسر ایران مخالف‌اند؟ اهمیت این پرسش در این است که پاسخ آن نشان می‌دهد آیا با نقد دستهٔ دوم روبه‌رومیم (مخالفت با اصل سوسیالیسم) یا با یک اختلاف صرفاً تشکیلاتی در چارچوب پذیرش مشترک سوسیالیسم.

## "چهل‌وسه سال از تأسیس حزب کمونیست ایران می‌گذرد؛ چهل‌وسه سالی که برای یک جریان سیاسی، صرفاً گذشت زمان نیست، بلکه انباشت تجربه، آزمون، شکست و پیروزی، بازاندیشی و ایستادگی در برابر یکی از دشوارترین شرایط سیاسی تاریخ معاصر ایران است."

با فرض این‌که پاسخ دوم صحیح باشد ،یعنی این منتقدان خود را سوسیالیست یا کمونیست می‌دانند ،باید استدلال کرد که کمونیسم نمی‌تواند صرفاً محلی و محدود به یک منطقه باشد، چرا که کمونیست‌ها، در عین دفاع قاطع از حقوق مردم کردستان و دیگر ملیت‌های تحت ستم، همواره تعیین تکلیف با نظام سرمایه‌داری و دولت مدافع آن را وظیفه‌ای سراسری دانسته‌اند. مبنای این استدلال یک رابطهٔ دوسویه است: مبارزهٔ مردم کردستان از مبارزهٔ کارگران، زنان، جوانان و مردم محروم در سراسر ایران جدا نیست؛ همان‌گونه که پیروزی هر جنبش اجتماعی در ایران نیز بدون در نظر گرفتن حقوق و مطالبات مردم کردستان ناقص خواهد بود. به بیان دیگر، محدود کردن کومه‌له به کردستان، نه‌تنها مبارزهٔ سراسری را تضعیف می‌کند، بلکه خودِ مبارزهٔ کردستان را نیز از پشتوانهٔ سراسری‌اش محروم می‌سازد.

سپس باید به ادعای عملی این منتقدان پرداخت، نه فقط به مبنای نظری آن: آیا کومه‌له در درون حزب کمونیست ایران با محدودیت سازمانی یا سیاسی ویژه‌ای روبه‌رو بوده است؟ آیا اهداف آن تضعیف شده، فعالیت‌هایش ترمز خورده یا کادرهایش آگاهانه از حوزه‌های فعالیت خود دور نگه داشته شده‌اند؟ طرح این پرسش‌ها ضروری است چون این ادعاها باید با شواهد، تجربهٔ مشخص و بحث سیاسی دقیق مطرح شوند، نه با کلی‌گویی و اتهام‌زنی ، در غیر این صورت، نقد به‌جای تحلیل ساختاری، به گمانه‌زنی تقلیل می‌یابد.

اگر شکل سازمانی حزب کمونیست ایران عامل اصلی انشعاب‌ها معرفی می‌شود، این ادعا با یک آزمون تجربی قابل سنجش است: باید توضیح داده شود که چرا در جریان‌هایی که از حزب جدا شده و با نام کومه‌له فعالیت کرده‌اند نیز انشعاب‌های متعدد و گاه تنش‌آمیز رخ داده است. اگر تغییر ساختار تشکیلاتی به‌خودی‌خود مانع انشعاب بود، این جریان‌های جدا شده نباید با همان مسئله روبه‌رو می‌شدند؛ اما تکرار همان الگو در ساختارهای متفاوت نشان می‌دهد که علت را باید جای دیگری جست. روشن است که اختلاف و انشعاب را نمی‌توان صرفاً به نام یک ساختار سازمانی نوشت؛ مسائل سیاسی، روش

#### ۱۰ شهریور ۱۴۰۵ - ۰۱ سپتامبر ۲۰۲۶

برخورد با اختلاف، فرهنگ تشکیلاتی، جاه‌طلبی‌های فردی، تحلیل‌های متفاوت از شرایط و ضعف در حل دموکراتیک تضادها، همگی می‌توانند در این روند نقش داشته باشند. دو ادعای رایج دیگر نیز نیازمند بررسی منطقی‌اند. نخست این‌که می‌گویند حزب کمونیست ایران منشأ اثری در سطح سراسری نیست و به تحقق اهدافش در سطح سراسری نزدیک نشده است. مستقل از درستی یا نادرستی این حکم، باید پرسید: اگر معیار سنجش یک نیروی سیاسی، تحقق کامل اهدافش باشد، این معیار را باید به‌طور یکسان بر همهٔ نیروها اعمال کرد؛ و در آن صورت لابد باید حکم انحلال همهٔ اپوزیسیون جمهوری اسلامی را صادر کرد که به اهدافشان نرسیده‌اند ، نتیجه‌ای که نشان می‌دهد معیار مذکور، به‌همان‌ترتیب که برای حزب کمونیست به‌کار می‌رود، بی‌اعتبار است، چون هیچ نیروی سیاسی اپوزیسیون تا امروز اهداف نهایی خود را محقق نکرده است.

دوم این‌که می‌گویند رهبری این حزب همه کردزبان هستند. این ادعا نیز با دو پرسش قابل نقد است: کجای دنیا کمونیست‌ها را با هویت زبانی و ملی‌شان از هم تفکیک می‌کنند؟ و از منظر تاریخی، در میان بنیان‌گذاران اولیهٔ حزب کمونیست ایران در اوایل قرن بیستم ، یک نفر عرب ایرانی یا بلوچ یا کرد وجود نداشت، اما تاریخ آن‌ها را به نام حزب کمونیست ایران به رسمیت می‌شناسد. این مقایسهٔ تاریخی نشان می‌دهد که ترکیب قومی رهبری یک حزب، معیار پذیرفته‌شده‌ای برای داوری دربارهٔ کمونیستی یا غیرکمونیستی بودن آن نبوده و نیست؛ اگر بود، باید همان معیار را دربارهٔ بنیان‌گذاران حزب نیز به‌کار می‌بردیم.

همهٔ این استدلال‌ها بر یک فرض بنیادین استوارند: که صاحبان این دیدگاه خود را سوسیالیست یا کمونیست می‌دانند و تنها مشکلشان با آرایش تشکیلاتی است. اگر این فرض درست باشد، باید نکته‌ای مهم را یادآور شد: تشکیلات برای کمونیست‌ها یک ابزار است برای تحقق هدف معینی؛ ابزار را می‌توان تغییر داد، بازسازی کرد. اما این دسته از منتقدان باید نشان دهند که تغییر چارچوب یا آرایش تشکیلاتی، در خدمت همان اهداف مشترکِ مفروض، کمونیست‌های کردستان ایران را در موقعیت بهتری قرار می‌دهد ، یعنی بار اثبات بر عهدهٔ کسی است که تغییر ساختار را پیشنهاد می‌دهد، نه بر عهدهٔ کسی که وضع موجود را توضیح می‌دهد.

تجربهٔ جنبش «زن، زندگی، آزادی» در این زمینه اهمیتی ویژه دارد، چرا که این جنبش عملاً همان رابطهٔ میان مبارزهٔ محلی و مبارزهٔ سراسری را که در بالا به‌صورت نظری طرح شد، به آزمون گذاشت. این جنبش یکی از مهم‌ترین خیزش‌های اجتماعی تاریخ معاصر ایران بود و نیروهای سیاسی گوناگونی تلاش کردند بر مسیر و افق آن تأثیر بگذارند. این جنبش اگرچه از کردستان آغاز شد، اما در سطح سراسری تکامل یافت و به بخشی از اهداف خود نیز دست پیدا کرد و همین گسترش از کردستان به سراسر ایران بود که به آن قدرت و پایداری بخشید، نه محدود ماندنش به یک منطقه. از همین تجربه می‌توان یک نتیجه‌گیری کلی‌تر استخراج کرد: ارزیابی رویدادهای سیاسی پیش‌رو نشان می‌دهد که آیندهٔ سیاسی کردستان در گرو تحولات سراسری در ایران است. در کردستان، اگر هم دستاوردی به‌طور موقت به دست آید و در توازن قوای سراسری نتوان آن را حفظ کرد، به‌ناچار باز پس گرفته می‌شود. این جمله، در واقع، جمع‌بندی منطقی کل این بخش است: پیوند کردستان با مبارزهٔ سراسری نه یک انتخاب ایدئولوژیک، بلکه پیش‌شرط تثبیت هر دستاوردی است که در سطح محلی به دست می‌آید.

\*\*\*



# حزب کمونیست ایران؛ میراث چهل و سه سال مبارزه و افق پیش رو

کریم امانی



یازده شهریور، تنها یک مناسبت و یک تاریخ در تقویم نیست، بلکه نقطه‌ی عطفی است در تاریخ مبارزه‌ی طبقه‌ی کارگر و جنبش کمونیستی ایران، روزی که پراکندگی به تشکل بدل شد و امید به رهایی، سازمان یافت.

برای فهم اهمیت این روز باید به شرایطی بازگردیم که حزب در دل آن متولد شد. انقلاب بهمن ۵۷ حاصل خیزش میلیونی کارگران، زحمتکشان، زنان و ملل تحت ستم ایران بود، انقلابی که برای آزادی، برابری و رهایی از استبداد به میدان آمد. اما این انقلاب توسط جناح ارتجاعی در سیمای جمهوری اسلامی مصادره شد و طبقه‌ی کارگر و کمونیست‌ها بار دیگر خود را در برابر ماشین سرکوب یک نظام طبقاتی یافتند، اما این‌بار در پوششی مذهبی.

در آن سال‌های پرتلاطم، جنبش کمونیستی ایران دستخوش پراکندگی سازمانی و نظری بود. ده‌ها

گروه و سازمان، هرکدام با تحلیل و برنامه‌ی خود، در انزوا از یکدیگر به مبارزه ادامه می‌دادند. این پراکندگی، در شرایطی که جمهوری اسلامی با سبعت تمام به سرکوب کمونیست‌ها، فعالان کارگری و ملل تحت ستم پرداخته بود، هم‌ارز با تضعیف نیروی طبقه‌ی کارگر بود. رفقای بنیان‌گذار حزب، از جمله در صفوف کومه‌له، به این نتیجه رسیدند که وحدت کمونیستی یک ضرورت تاریخی است، نه یک آرزوی انتزاعی، ضرورتی که بدون تحقق آن، طبقه‌ی کارگر ایران در نبرد نابرابر با دولت و سرمایه تنها و بی‌پناه می‌ماند.

از دل این ضرورت، و پس از سال‌ها بحث، مناظره و تلاش برای نزدیک کردن دیدگاه‌ها، در یازده شهریور ۱۳۶۲ حزب کمونیست ایران تأسیس شد. کومه‌له، سازمان انقلابی زحمتکشان کردستان، که خود پیشتر تجربه‌ی گرانبهایی در سازمان‌دهی توده‌ای، رهبری قیام‌های دهقانی و دفاع مسلحانه از دستاوردهای انقلاب در کردستان اندوخته بود، به‌عنوان سازمان کردستان این حزب، نقشی تعیین‌کننده در این وحدت ایفا کرد. این پیوند، پیوندی ارگانیک بود: کومه‌له تجربه‌ی زنده‌ی مبارزه‌ی توده‌ای در کردستان را با افق سراسری و برنامه‌ی طبقاتی حزب کمونیست ایران گره زد.

تأسیس حزب کمونیست ایران صرفاً یک اقدام سازمانی نبود، بلکه یک جهش کیفی در سیاست چپ ایران بود. حزب از همان آغاز، در تقابل با دو انحراف عمده ایستاد: از یک‌سو رفرمیسم و دنباله‌روی از جناح‌های به‌ظاهر «خودی» درون حکومت یا در برابر بورژوازی لیبرال، و از سوی دیگر ذهنیت‌گرایی و مشی‌های نظامی‌گری بدون تکیه بر نیروی طبقاتی سازمان‌یافته‌ی کارگران. حزب کمونیست ایران، با تکیه بر آموزه‌های مارکسیسم انقلابی، پرچم مبارزه‌ی طبقاتی آشتی‌ناپذیر با جمهوری اسلامی را برافراشت، در دورانی که بسیاری از جریان‌ات چپ سنتی، در توهم به بخش‌هایی از حاکمیت یا در انتظار «مرحله‌ی دموکراتیک» موقعیت طبقه‌ی کارگر را به تعویق می‌انداختند. حزب با صراحت اعلام کرد که رهایی طبقه‌ی کارگر تنها به‌دست خود طبقه‌ی کارگر، از طریق سازمان‌یابی مستقل طبقاتی و در تقابل با کل نظام سرمایه‌داری و دولت دینی حاکم، ممکن است. این موضع، جنبش کمونیستی ایران را از افق‌های محدود و مرحله‌بندی‌های اپورتونیستی فراتر برد و آن را متوجه‌ی یک برنامه‌ی حداکثری سوسیالیستی کرد: نان، کار، آزادی، حکومت شورایی، برابری کامل زن و مرد، به‌رسمیت شناختن حق تعیین سرنوشت ملل تحت ستم از جمله ملت کرد. حزب همچنین با برجسته کردن نقش شوراهای کارگری، اتحادیه‌ها و تشکل‌های

توده‌ای، سیاست را از فضای محافل روشنفکری به میان کارخانه‌ها، محلات و روستاها برد.

در حوزه‌ی کردستان، این رادیکالیسم در عملکرد کومه‌له تجسم یافت: دفاع از خودگردانی انقلابی، سازمان‌دهی شوراهای دهقانی، و مقاومت مسلحانه در برابر تهاجم نظامی جمهوری اسلامی. این تجربه نشان داد که مبارزه‌ی ملی خلق کرد، وقتی با افق طبقاتی و سوسیالیستی گره بخورد، می‌تواند به‌جای انحلال در ناسیونالیسم بورژوایی، به بخشی از یک استراتژی سراسری برای سرنوشتی نظام طبقاتی بدل شود. این همان میراثی است که کومه‌له، به‌عنوان سازمان کردستان حزب کمونیست ایران، تا امروز حامل آن است.

ما امروز در نقطه‌ای حساس از تاریخ ایران و منطقه ایستاده‌ایم. جمهوری اسلامی، پس از چهار دهه سرکوب، غارت و جنگ‌افروزی، در عمیق‌ترین بحران مشروعیت خود به‌سر می‌برد. جنبش‌های اعتراضی پی‌درپی، از دی ۹۶ و آبان ۹۸ تا خیزش «زن، زندگی، آزادی»، و اعتصابات گسترده‌ی کارگری در صنایع نفت، فولاد و نیشکر، نشان داده‌اند که جامعه‌ی ایران آستان یک تحول بنیادین است. هم‌زمان، تشدید تنش‌های منطقه‌ای و درگیری‌های نظامی، جمهوری اسلامی را در تنگنایی بی‌سابقه قرار داده و شکاف‌های درون حاکمیت را عمیق‌تر کرده است.

اما بحران رژیم به‌خودی‌خود رهایی نمی‌آورد. تجربه‌ی تلخ چهل‌وچند سال گذشته، و نیز تجربه‌ی سایر کشورهای منطقه، به ما آموخته که در غیاب یک آلترناتیو متشکل، رادیکال و طبقاتی، بحران‌های حکومتی می‌توانند به بازتولید سرکوب در شکلی نو، یا به جایگزینی یک نظام ارتجاعی با نظامی دیگر بینجامد. دقیقاً به همین دلیل است که نقش حزب کمونیست ایران و کومه‌له، امروز از هر زمان دیگری حیاتی‌تر است. تنها یک جنبش کارگری متشکل، آگاه و رهبری‌شده توسط یک حزب کمونیستی می‌تواند تضمین کند که سرنوشتی جمهوری اسلامی به رهایی واقعی توده‌های کارگر و زحمتکش، برابری زنان، و حق تعیین سرنوشت ملل تحت ستم بینجامد، نه به یک دور باطل تازه از استبداد.

**راه‌های تقویت حزب و کومه‌له در این شرایط را می‌توان در چند محور خلاصه کرد:**

نخست، تقویت پیوند ارگانیک با طبقه‌ی کارگر و جنبش‌های اجتماعی. حضور فعال در تشکل‌های مستقل کارگری، شوراهای صنفی، جنبش معلمان، بازنشستگان و جنبش زنان، باید در اولویت کار حزبی قرار گیرد. حزب باید صدای رسا و سازمان‌ده

اعتراضات روزمره باشد، نه صرفاً مفسر آن‌ها از بیرون. دوم، گسترش و تحکیم سازمان‌دهی مخفی و علنی در داخل کشور. با وجود سرکوب شدید، تجربه نشان داده که شبکه‌های کوچک اما پیگیر و متعهد، در بزنگاه‌های انقلابی نقشی به‌مراتب بزرگ‌تر از حجم ظاهری خود ایفا می‌کنند. سرمایه‌گذاری بر تربیت کادرهای جوان، آموزش سیاسی و تشکیلاتی آن‌ها، و ایمن‌سازی ارتباطات، وظیفه‌ای فوری است.

سوم، تقویت جایگاه کومه‌له در کردستان به‌عنوان نیروی پیشرو و سازمان‌ده. کردستان، به دلیل تجربه‌ی تاریخی مقاومت و سازمان‌یابی توده‌ای، همواره ظرفیت ویژه‌ای برای شکل‌گیری جنبش‌های رادیکال داشته است. کومه‌له باید این ظرفیت را با گسترش پیوند با جنبش‌های کارگری و اجتماعی در سراسر ایران تلفیق کند تا مبارزه‌ی کردستان در انزوا نماند و بخشی از یک استراتژی سراسری باقی بماند.

چهارم، تقویت جبهه‌ی تبلیغاتی و رسانه‌ای حزب. در عصری که روایت‌های جایگزین راست و ناسیونالیستی برای پر کردن خلأ سیاسی موجود تلاش می‌کنند، رسانه‌های حزب و کومه‌له باید با صدایی رساتر، امروزی و دسترس‌پذیر برای نسل جوان، افق سوسیالیستی را در دسترس توده‌ها قرار دهد.

پنجم، تقویت همبستگی بین‌المللی. ارتباط با احزاب کمونیست و کارگری، اتحادیه‌های کارگری و جنبش‌های چپ در سطح جهانی، هم پشتوانه‌ی سیاسی و هم پشتوانه‌ی عملی برای مبارزات داخل کشور فراهم می‌کند.

در چنین شرایطی، وظیفه‌ای سنگین بر دوش هر عضو، کادر و فعال حزب و کومه‌له قرار دارد.

هر کادر حزبی موظف است، پیش از هر چیز، به تقویت دانش نظری و سیاسی خود بپردازد، چرا که تنها با درک روشن از تحولات طبقاتی، منطقه‌ای و بین‌المللی می‌توان رهبری درخوری برای جنبش ارائه داد. مطالعه‌ی جمعی، بحث و نقد درون‌حزبی، بخشی جدایی‌ناپذیر از این وظیفه است.

هر فعال حزبی موظف است در میان توده‌های کارگر و زحمتکش حضور یابد، اعتماد آنان را با کار پیگیر و صادقانه جلب کند، و در سازمان‌دهی مبارزات روزمره‌ی معیشتی و صنفی، این مبارزات را به افق سیاسی و سوسیالیستی پیوند دهد.

از کادرهای حزب انتظار می‌رود در دفاع از وحدت و انسجام تشکیلاتی حزب و کومه‌له بکوشند و در برابر تلاش‌هایی که آگاهانه یا ناآگاهانه به تفرقه در صفوف چپ دامن می‌زنند، هوشیار باشند. تاریخ به ما آموخته که دشمن طبقاتی از پراکندگی صفوف کمونیست‌ها سود می‌برد.



| آدرس سایت‌های حزبی:                                                                                                                                      | شماره تماس کمیته تشکیلات شهرهای حزب کمونیست ایران:                                                           | کمیته تکش کومه‌له:                                                             | تلویزیون ماهواره‌ای کومه‌له و حزب کمونیست ایران:                                                                                                                          |
|----------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------|--------------------------------------------------------------------------------------------------------------|--------------------------------------------------------------------------------|---------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------|
| سایت حزب کمونیست ایران<br>www.cpiran.net<br>سایت کومه‌له<br>www.komalah.org<br>سایت پیام<br>www.payaam.net<br>سایت یاد جانباختگان<br>www.yadihawrean.com | ۰۰۴۶۷۰۴۵۰۱۰۰۹<br>۰۰۴۹۱۵۲۱۸۷۰۰۳۶۴<br><br>شماره تماس کمیته خارج از کشور<br>حزب کمونیست ایران:<br>۰۰۴۶۸۵۱۹۷۰۳۲۲ | ۰۰۳۱۶۵۷۲۵۶۶۵۱<br>۰۰۴۶۷۰۷۹۶۷۴۳۲<br>۰۰۴۷۹۹۴۰۳۶۰۹<br>۰۰۴۷۴۶۵۸۳۱۵۱<br>۰۰۴۵۵۳۷۸۵۳۵۴ | www.tvkomala.com<br><br><b>CPI</b><br><b>Komala</b><br>📡 ماهواره: <b>Yahsat 1A (52.5E)</b><br>📡 فرکانس: <b>12149</b><br>📡 <b>Symbol Rate: 27500</b><br>📡 <b>FEC: Auto</b> |
|                                                                                                                                                          | ایمیل دبیرخانه حزب کمونیست ایران:<br>cpi@cpiran.net                                                          | نماینده‌ی کومه‌له در خارج از کشور:<br>۰۰۴۶۸۵۱۹۷۰۳۲۲                            |                                                                                                                                                                           |

امروز، در آستانه‌ی تحولاتی بزرگ در ایران، مسئولیت ما سنگین‌تر از همیشه است. بیایید این سالگرد را نه فقط با یادآوری افتخارات گذشته، بلکه با تجدید عهد برای گسترش صفوف حزب، تحکیم پیوند با طبقه‌ی کارگر، و آماده‌سازی خود برای نقش‌آفرینی در بزنگاه انقلابی پیش رو، گرامی بداریم.

زنده باد حزب کمونیست ایران  
زنده باد سوسیالیسم

\*\*\*



در ایران وجود دارد، ضرورت وجودی حزب کمونیست ایران و کومه‌له نیز پابرجاست.

➡ از همه‌ی رفقا و فعالان، به‌ویژه نسل جوان، انتظار می‌رود که با شهامت و ابتکار، فضاهای نوین مبارزه، از جمله فضای مجازی، شبکه‌های اجتماعی و ارتباط با جنبش‌های نوپای اعتراضی داخل کشور را به کار گیرند، بی‌آنکه از اصول برنامه‌ای و طبقاتی حزب فاصله بگیرند. و سرانجام، بر همه‌ی ماست که یاد و راه جانباختگان حزب کمونیست ایران و کومه‌له، از کادرهای برجسته تا پیشمرگه‌های گمنام، را زنده نگاه داریم، چرا که این حزب با خون صدها و هزاران رفیق مبارز آبدیده شده است.

چهل و سه سال از تأسیس حزب کمونیست ایران می‌گذرد، چهل و سه سالی سرشار از فراز و نشیب، از سرکوب و مقاومت، از شکست‌های موقت و دستاوردهای ماندگار. اما در تمامی این سال‌ها، یک حقیقت ثابت مانده است: تا زمانی که استثمار و ستم طبقاتی، ستم بر زن، و ستم ملی

## تنگه‌ای که پیش از همه بر روی ایران بسته شد



در روزهایی که دوباره نام «تنگه هرمز» در تیت‌ر خبرها می‌درخشد و تهدیدهای جمهوری اسلامی درباره‌ی «بستن تنگه» تکرار می‌شود، یک واقعیت مهم زیر گرد و غبار هیاهوی سیاسی پنهان مانده است: اگر تنگه هرمز بسته شود، پیش از همه این خود جمهوری اسلامی ایران است که ضربه می‌خورد؛ ضربه‌ای سنگین‌تر، عمیق‌تر و ویران‌کننده‌تر از هر کشور دیگری در منطقه.

این حکم شاید در نگاه اول عجیب به نظر برسد. سال‌هاست که جمهوری اسلامی «اهرم تنگه هرمز» را برگ برنده‌ی خود در برابر آمریکا و کشورهای عربی معرفی کرده است؛ ابزاری که قرار بود در لحظه‌ی بحران، اقتصاد جهانی را گروگان بگیرد. اما واقعیت امروز منطقه نشان می‌دهد که این اهرم، نه تنها کارآیی گذشته را ندارد، بلکه به ابزاری علیه خود ایران تبدیل شده است؛ ابزاری که هر بار به کار گرفته می‌شود، بیش از همه اقتصاد ایران را به آستانه‌ی ورشکستگی می‌کشد.

جمعه‌شب، طبق گزارش آکسیوس، ۴۰ نفتکش از مسیر جنوبی تنگه هرمز عبور کردند؛ مسیری عمیق و امن که کشتی‌ها بدون نزدیک شدن به آب‌های ایران از آن استفاده می‌کنند. در همان شب، ۱۶ میلیون بشکه نفت از این مسیر خارج شد. این یعنی تنگه هرمز، برخلاف ادعاهای فرماندهان نظامی ایران، برای جهان بسته نشده است. جریان انرژی ادامه دارد، بازار جهانی نفس می‌کشد و هیچ‌کس در منطقه دچار فلج صادراتی نشده است. اما در همان زمان، رئیس‌جمهور ایران اعلام می‌کند که صادرات نفت ایران به صفر رسیده است. دلیل روشن است: بنادر ایران تحت محاصره‌ی دریایی آمریکا قرار دارند و نفتکش‌های ایرانی امکان خروج ندارند. پروژه گوره-جاسک نیز که قرار بود مسیر جایگزین ایران باشد، نه تنها به بهره‌برداری کامل نرسیده، بلکه حتی در صورت تکمیل، به دلیل محاصره‌ی دریایی عملاً بلااستفاده خواهد ماند. به بیان ساده: تنگه هرمز برای ایران بسته است، نه برای دیگران.

در حالی که ایران همچنان به خارک و خلیج فارس وابسته است، کشورهای منطقه با سرعتی چشمگیر وابستگی خود را به تنگه هرمز کاهش داده‌اند. عربستان خط لوله‌ی عظیم «پترولاین» را دارد؛ لوله‌ای که روزانه ۵ میلیون بشکه نفت را به بندر ینبع در دریای سرخ می‌رساند. امارات خط لوله‌ی حبشان-فجیره را ساخته که نفت را مستقیم به دریای عمان منتقل می‌کند و فجیره را به یکی از مهم‌ترین پایانه‌های انرژی خارج از هرمز تبدیل کرده است. عمان با بنادر دقم، صحرار و صلاله اساساً خارج از محدوده‌ی خطر قرار دارد و حتی در دوره‌ی بحران، نقش یک مسیر امن را برای تجارت منطقه‌ای ایفا می‌کند. عراق نیز با مسیرهای ترکیه و سوریه و همچنین هماهنگی با ایران برای عبور نفتکش‌هایش از کناره‌ی ایرانی تنگه، عملاً از محاصره‌ی هرمز مصون مانده است. قطر در صادرات گاز مایع آسیب می‌بیند، اما نه در حدی که ساختار اقتصادی‌اش را تهدید کند. کویت مسیر جایگزین ندارد، اما ظرفیت ذخیره‌سازی عظیم آن، شوک‌های کوتاه‌مدت را قابل مدیریت می‌کند.

در این میان، ایران تنها کشوری است که کاملاً پشت تنگه گیر افتاده است. مسیر جایگزین عملیاتی ندارد؛ زیرساخت اصلی صادراتش در خارک و داخل خلیج فارس است؛ بنادرش محاصره شده‌اند؛ و صادراتش در دوره‌ی بحران به صفر رسیده است. در واقع، ایران تنها کشوری است که با بسته شدن هرمز، کاملاً از بازار جهانی حذف می‌شود.

آمریکا بهتر از هر کس می‌داند که تهدید ایران درباره‌ی «بستن تنگه» بیشتر یک نمایش سیاسی است تا ابزار واقعی فشار. بازار جهانی نفت مسیرهای جایگزین دارد؛ عربستان و امارات بخش بزرگی از صادرات خود را از هرمز بی‌نیاز کرده‌اند؛ عمان اساساً خارج از تنگه هرمز است؛ عراق مسیرهای متنوع دارد؛ و تنها کشوری که با بسته شدن تنگه فلج می‌شود، ایران است. به همین دلیل، واشنگتن می‌داند که این تهدید کارآیی بلندمدت ندارد. اهرم هرمز، که زمانی برگ برنده‌ی تهران بود، امروز تبدیل به اهرم فشار علیه خود ایران شده است.

اگر روزی تنگه هرمز واقعاً بسته شود، اقتصاد جهان آسیب می‌بیند، اما در حد قابل کنترل. کشورهای منطقه مسیرهای جایگزین ساخته‌اند، زیرساخت‌های جدید ایجاد کرده‌اند و وابستگی خود را کاهش داده‌اند. اما ایران همچنان پشت تنگه گیر افتاده است؛ در محاصره‌ی دریایی، بدون مسیر جایگزین، بدون ذخیره‌سازی گسترده و با اقتصادی که بیش از هر زمان دیگری به صادرات نفت وابسته است. به همین دلیل می‌توان گفت: رژیم ایران پیش از همه، تنگه هرمز را بر روی اقتصاد خودش بسته است. و این همان واقعیتی است که آمریکا بهتر از هر کس می‌داند.

\*\*\*

## کشتار زندانیان سیاسی سال ۱۳۶۷: مرحله دوم، شهریورماه، کشتار کمونیست‌ها



تابستان سال ۱۳۶۷ یکی از تاریک‌ترین فصول تاریخ جمهوری اسلامی ایران است. پس از پذیرش آتش‌بس در جنگ هشت‌ساله ایران و عراق و آنچه خمینی آن را «نوشیدن جام زهر» نامید، رژیم اسلامی دست به جنایتی هولناک زد که آثار آن پس از گذشت نزدیک به چهار دهه همچون زخمی عمیق بر پیکر این جامعه باقی مانده است. این کشتار در دو مرحله انجام گرفت: نخست کشتار اعضا و هواداران سازمان مجاهدین خلق در مردادماه و سپس کشتار کمونیست‌ها در شهریورماه که به همان اندازه وحشیانه بود.

پایان جنگ ایران و عراق با شکست جمهوری اسلامی، دریچه امیدی برای مردم رنج‌دیده ایران گشود. مردمی که هشت سال در آتش جنگ می‌سوختند، حال امیدوار بودند که بتوانند زندگی عادی را از سر گیرند و خواست‌های انسانی خود را که به بهانه جنگ سرکوب می‌شد، مطرح کنند. این شادمانی مردم و احساس شکست رژیم، سران جمهوری اسلامی را به وحشت انداخت.

خمینی و مشاوران اصلی‌اش، رفسنجانی، خامنه‌ای و دیگران، بر این واقعیت آگاه بودند که شکست در جنگ می‌تواند زمینه‌ساز خیزش‌های مردمی علیه حاکمیت شود. آن‌ها مصمم بودند که شادی مردم از پایان جنگ را به عزا و سوگواری تبدیل کنند. اما برای کشتار مردم کوچه و بازار دلیل موجهی نداشتند. به همین سبب، همچون رویداد ۳۰ خرداد ۱۳۶۰، بار دیگر شمشیر زهرآلود خود را در زندان‌ها و علیه زندانیان سیاسی به کار انداختند.

خمینی با صدور فتوای مذهبی، کمیته‌ای را که بعدها به «هیئت مرگ» شهرت یافت، مأمور اجرای فرمان قتل‌عام هزاران زندانی سیاسی کرد. کشتار زندانیان سیاسی در نخستین روزهای مردادماه ۱۳۶۷ با اعدام اعضا و هواداران سازمان مجاهدین خلق آغاز شد. این مرحله در تمام طول مردادماه ادامه داشت و هزاران نفر را به کام مرگ کشاند. هفته اول شهریورماه آغاز مرحله دوم از کشتار زندانیان سیاسی بود. پس از تکمیل کشتار اعضا و هواداران مجاهدین خلق، نوبت به کمونیست‌ها رسید. این مرحله از کشتار کمونیست‌ها که در زندان‌های مختلف ایران نگهداری می‌شدند، در شهریورماه انجام گرفت. بسیاری از این زندانیان، دوره محکومیت خود را طی کرده بودند و در انتظار آزادی به سر می‌بردند. برخی دیگر هنوز حتی تفهیم اتهام نشده بودند و دلیل بازداشت‌شان نامعلوم باقی مانده بود.

هیئت مرگ با همان روش‌های تفتیش عقاید که در مرحله نخست به کار گرفته شده بود، زندانیان کمونیست را نیز محاکمه کرد. سؤالاتی درباره عقاید مذهبی، موضع نسبت به جمهوری اسلامی و پایبندی به مبانی رژیم اسلامی از آن‌ها پرسیده می‌شد. کسانی که از عقاید خود کوتاه نمی‌آمدند و حاضر به توبه و ابراز پشیمانی نبودند، محکوم به اعدام می‌شدند.

هرچند هرگز آمار واقعی قربانیان این جنایت هولناک اعلام نشد، اما بر اساس گزارش‌های مختلف، در مجموع و در دو مرحله از این کشتارها، بین ۶ تا ده هزار نفر اعدام شدند. اجساد قربانیان به‌صورت مخفیانه در خاوران تهران، دارالرحمه شیراز، باغ رضوان اصفهان، حیاط دادگاه انقلاب

سندج و ده‌ها مکان دیگر و در سکوت خبری محض به خاک سپرده شدند. حاکمان این گورستان‌ها را «لعنت‌آباد» نام نهادند تا مردم از آن‌ها دوری جویند. مکان‌هایی که بلافاصله به آرامگاه عزیزان فراموش‌نشدنی تبدیل شدند و به‌یقین در آینده‌ای نه‌چندان دور به میعادگاه عاشقان راه‌هایی بشریت تبدیل خواهند شد.

یکی از تراژیک‌ترین جنبه‌های این جنایت، سکوت جامعه بین‌المللی بود. دولت‌های اروپایی و آمریکا نه‌تنها به این کشتار اعتراض نکردند، بلکه با مخفی نگه‌داشتن آن، عملاً بر آن مهر تأیید زدند. دولت‌های غربی که سیاست یاری‌رساندن به تثبیت حاکمیت رژیم اسلامی را در پیش گرفته بودند، دست سران رژیم را در انجام این کشتار باز گذاشتند. رسانه‌های به‌اصطلاح آزاد قدرت‌های امپریالیستی نیز آگاهانه بر این فاجعه سرپوش گذاشتند. امروز، در شرایطی یاد و خاطره قربانیان کشتار دسته‌جمعی زندانیان سیاسی در سال ۱۳۶۷ را گرامی می‌داریم که جمهوری اسلامی در عمیق‌ترین بحران‌های چهار دهه حاکمیت خود غوطه‌ور است. رژیمی که ۳۸ سال پیش با ریختن خون هزاران جوان مبارز و انقلابی، گمان می‌کرد قفل همیشگی استبداد را بر دهان جامعه زده است، اکنون خود در دام بی‌راه‌حلی‌های مرگبار گرفتار آمده است. پروژه اتمی که با هزینه میلیارد‌ها دلار از حاصل رنج و کار مردم در حال تکمیل آن بود، در فاصله چند روز به خاکستر تبدیل شد. اقتصاد کشور در وضعیت فاجعه‌باری قرار گرفته است. جنگ ویرانگر، تحریم‌های چندجانبه آمریکا، محاصره دریایی بنادر ایران، صفر شدن فروش نفت، ناکارآمدی، فساد گسترده و هزینه‌های سرسام‌آور نظامی، اقتصاد ایران را به ورطه نابودی کشانده است. نرخ تورم سرسام‌آور، ریزش ارزش پول ملی، بیکاری گسترده،

گرانی بی‌امان، پایین بودن سطح دستمزدها، کمبود آب و برق، تخریب محیط زیست و نابودی منابع طبیعی کشور، زندگی ده‌ها میلیون از مردم ایران را به کابوس تبدیل کرده است. همه این‌ها رژیم را در بدترین موقعیت نسبت به تمام عمر خود قرار داده است.

علی‌رغم گذشت ۳۸ سال از وقوع این جنایت، جنبش دادخواهی برای قربانیان کشتار سال ۶۷ همچنان ادامه دارد. برگزاری مراسم‌های سالانه یادبود، فعالیت‌های پژوهشی برای روشن کردن ابعاد ناشناخته این فاجعه و کمپین‌های بین‌المللی، همگی نشان از زنده بودن یاد این عزیزان دارد. یاد و خاطره جان‌باختگان این کشتار، همیشه زنده خواهد ماند. مردم ایران عوامل مستقیم و غیرمستقیم این جنایت را «نه فراموش خواهند کرد و نه خواهند بخشید.» تا زمانی که عدالت برقرار نشده و مجرمان این کشتار محاکمه نشده‌اند، جنبش دادخواهی ادامه خواهد یافت.

امروز، پس از گذشت نزدیک به چهار دهه، دادخواهی برای این عزیزان تنها یک امر عاطفی نیست، بلکه به ضرورتی عملی و سیاسی تبدیل شده است. رژیمی که با کشتار این جوانان گمان می‌کرد بر تخت قدرت تکیه زده، اکنون در حال لرزیدن است. دور نیست آن روزی که سران جمهوری اسلامی در دادگاه عدل مردم ایران محاکمه شوند و سزای شایسته خود را دریافت دارند.

# طرح «مقابله با نفوذ»: گامی دیگر در راستای تنگ‌تر کردن حلقهٔ سرکوب

در شرایطی که جمهوری اسلامی از یک‌سو با بحران‌های اقتصادی عمیق، فروپاشی معیشت طبقهٔ کارگر و اقشار زحمتکش و از سوی دیگر با نارضایتی گسترده و مستمر اجتماعی دست‌به‌گریبان است، هرگونه ارتباط مستقل شهروندان، فعالان مدنی، روزنامه‌نگاران و پژوهشگران با نهادها و رسانه‌های بین‌المللی، به‌مثابه تهدیدی برای بقای نظام تلقی می‌شود. طرح «مقابله با نفوذ» در واقع تلاشی است برای قطع این رشته‌های ارتباطی، پیش از آنکه به کانالی برای انتقال واقعیت‌های دیکتاتوری و سرکوب در داخل کشور به افکار عمومی جهانی تبدیل شود.

باید توجه داشت که این‌گونه طرح‌ها همواره در بزنگاه‌های خاص و با ادبیاتی امنیتی-ملی‌گرایانه به تصویب می‌رسند؛ ادبیاتی که هدفش ایجاد اجماعی کاذب حول محور «دفاع از امنیت ملی» است، در حالی که کارکرد واقعی آن، تحکیم انحصار حاکمیت و حذف هرگونه صدای مستقل است. تجربهٔ تاریخی جمهوری اسلامی در برخورد با فعالان کارگری، مدافعان حقوق زنان، فعالان محیط زیست و روزنامه‌نگاران مستقل، به‌روشنی نشان داده که چنین قوانینی در عمل نه علیه جاسوسان واقعی، بلکه علیه صدای معترضان داخلی به کار گرفته می‌شوند.

جالب توجه است که حتی در میان جناح‌های مختلف حاکمیت نیز دربارهٔ این طرح اختلاف‌نظر وجود دارد؛ اما این اختلاف، همان‌گونه که اشاره شد، نه بر سر ضرورت یا عدم ضرورت مقابله با «نفوذ»، بلکه صرفاً بر سر شیوهٔ اجرای آن است. این نکته به‌خوبی نشان می‌دهد که منطق امنیتی-سرکوبگرانه در کلیت نظام جمهوری اسلامی، فارغ از دسته‌بندی‌های جناحی، امری پذیرفته‌شده و مشترک است؛ آنچه محل نزاع است صرفاً میزان و دامنهٔ اعمال این سرکوب است، نه اصل آن.

طرح «مقابله با نفوذ» را باید در امتداد سیاست دیرینهٔ جمهوری اسلامی برای قطع پیوند میان جامعهٔ ایران و جهان بیرون و مهار هرگونه گفت‌وگوی مستقل علمی، رسانه‌ای و مدنی ارزیابی کرد. این طرح، بار دیگر جامعه، به‌ویژه فعالان مدنی، روزنامه‌نگاران، دانشگاهیان و طبقهٔ کارگر را در معرض ابزارهای تازه‌ای از سرکوب و کنترل قرار می‌دهد. این طرح عملاً ابزاری برای تحکیم استبداد و خاموش‌کردن صدای اعتراض است؛ صدایی که در شرایط کنونی، بیش از هر زمان دیگری، نیازمند ارتباط با جهان و همبستگی بین‌المللی است.

با این همه، گسترش تکنولوژی، انفجار اطلاعات و شبکه‌های اجتماعی، کار را به جایی رسانده‌اند که این‌گونه تلاش‌های مذبوحانهٔ رژیم راه به جایی نمی‌برد. تجربهٔ سال‌های اخیر نشان داده که حتی شدیدترین فیلترینگ و کنترل اطلاعات نیز قادر به مهار جریان آزاد داده‌ها نیست. جامعهٔ ایران، به‌ویژه نسل جوان، راه‌های تازه‌ای برای ارتباط، اطلاع‌رسانی و سازمان‌دهی می‌یابد؛ راه‌هایی که هر روز پیچیده‌تر و غیرقابل‌مهارتر می‌شوند. چنان‌که شاعر گفته است: «حقیقت» تاب مستوری ندارد؛ چو در بندی، ز روزن سر برآرد.

\*\*\*



شود. این منطق، در بخش‌های دیگر طرح نیز تکرار می‌شود و به فعالیت نهادهای مدنی و ارتباطات بین‌المللی آن‌ها نیز تسری می‌یابد.

**طرح «مقابله با نفوذ» را باید در امتداد سیاست دیرینه جمهوری اسلامی برای قطع پیوند میان جامعه ایران و جهان بیرون و مهار هرگونه گفت‌وگوی مستقل علمی، رسانه‌ای و مدنی ارزیابی کرد. این طرح، بار دیگر جامعه، به‌ویژه فعالان مدنی، روزنامه‌نگاران، دانشگاهیان و طبقه کارگر را در معرض ابزارهای تازه‌ای از سرکوب و کنترل قرار می‌دهد. این طرح عملاً ابزاری برای تحکیم استبداد و خاموش‌کردن صدای اعتراض است؛ صدایی که در شرایط کنونی، بیش از هر زمان دیگری، نیازمند ارتباط با جهان و همبستگی بین‌المللی است.**

آنچه در پس این طرح نهفته است، هراس حاکمیت از هر شکل ارتباط مستقل جامعهٔ ایران با جهان بیرون است.

جمهوری اسلامی در شرایطی که خود آن را «بحرانی» می‌نامد، بار دیگر به ابزار همیشگی‌اش، یعنی تشدید کنترل و سرکوب، روی آورده است. تصویب کلیات طرح موسوم به «مقابله با نفوذ» در مجلس اسلامی، نمونهٔ تازه‌ای از این رویکرد است؛ رویکردی که در آن هر بحران سیاسی یا اجتماعی، بهانه‌ای برای محکم‌تر کردن بندهای امنیتی بر گردن جامعه است.

عنوان «مقابله با نفوذ» به‌گونه‌ای انتخاب شده که در نگاه نخست، ناظر بر مقابله با جاسوسی و فعالیت سرویس‌های اطلاعاتی خارجی به نظر برسد؛ اما بررسی محتوای این طرح ۱۹ ماده‌ای نشان می‌دهد دامنهٔ آن به‌مراتب فراتر از این تعریف محدود است. بر اساس آنچه از متن طرح برمی‌آید، ارتباط با رسانه‌های خارجی، همکاری‌های علمی و دانشگاهی، تماس با سفارتخانه‌ها، دریافت برخی حمایت‌های مالی از نهادهای بین‌المللی و طیفی از فعالیت‌های سیاسی، فرهنگی و اجتماعی نیز می‌توانند در ذیل عنوان «نفوذ» قرار گیرند. این گسترده‌گی، در عمل به معنای آن است که طرح مزبور چتری فراگیر برای جرم‌انگاری طیف وسیعی از فعالیت‌های مدنی و اجتماعی است.

نکتهٔ کانونی در نقدهایی که حتی در درون خود حاکمیت نسبت به این طرح مطرح شده، نه اصل مبارزه با جاسوسی، بلکه مرزبندی مبهم و کاملاً سیال میان «نفوذ» و ارتباط طبیعی و به‌حق شهروندان با جهان خارج است. پرسش اساسی این است: کدام نهاد و بر اساس کدام معیار روشن، تصمیم می‌گیرد که یک همکاری علمی، یک تماس خبری یا یک فعالیت مدنی، مصداق «نفوذ» است یا نه؟

برای نمونه، همکاری‌های علمی با نهادهای خارجی قرار است محدود به فهرستی شود که وزارت اطلاعات، یعنی یکی از نهادهای امنیتی حاکمیت، تعیین می‌کند. این بدان معناست که یک پژوهشگر، استاد دانشگاه یا دانشجو، برای همکاری علمی یا حتی ارسال نمونه‌های پژوهشی به مراکز خارج از کشور، باید نخست از صافی یک نهاد امنیتی عبور کند؛ و در صورت عبور از این فهرست از پیش تعیین‌شده، ممکن است با پیامدهای کیفری روبه‌رو



## فقر شدید و ضرورت همبستگی اجتماعی در ایران



فقر شدید، بخش بزرگی از جامعه ایران را در چنگال خود فشرده است. زندگی طبقه کارگر، مزدگیران، بازنشستگان، بیکاران و دیگر اقشار فرودست، بیش از پیش به مرز فقر مطلق نزدیک شده و تأمین ابتدایی‌ترین نیازهای زندگی برای میلیون‌ها خانوار به مشکلی طاقت‌فرسا تبدیل شده است. بحران امروز تنها به کاهش قدرت خرید محدود نیست؛ بلکه امنیت غذایی، سلامت، آموزش کودکان، امنیت شغلی و حتی امید به آینده را نیز هدف گرفته است.

گزارش منتشرشده از سوی خبرگزاری ایلنا درباره وضعیت تورم و هزینه‌های زندگی در تیرماه ۱۴۰۵، تصویری تکان‌دهنده از عمق این بحران ارائه می‌دهد. بر اساس داده‌های رسمی، تورم نقطه‌ای مواد خوراکی به ۱۲۸.۱ درصد رسیده است؛ یعنی قیمت یک سبد مشخص از خوراکی‌ها و آشامیدنی‌ها در مقایسه با مدت مشابه سال قبل، بیش از دو و نیم برابر شده است. گوشت، مرغ، تخم‌مرغ، برنج، حبوبات، لبنیات، روغن، میوه، سبزیجات و حتی نان، که زمانی پایه‌های اصلی سفره مردم بودند، اکنون برای بخش بزرگی از خانوارها به کالاهایی دشوار یا دست‌نیافتنی تبدیل شده‌اند.

بحران زمانی آشکارتر می‌شود که فاصله میان دستمزد و هزینه‌های واقعی زندگی را بررسی کنیم. برآوردهای مستقل نشان می‌دهد هزینه حداقلی زندگی یک خانواده کارگری ۳.۳ نفره به حدود ۹۰ میلیون تومان در ماه رسیده است. در مقابل، حقوق ماهانه یک کارگر متأهل دارای یک فرزند، حتی با احتساب مزایا، حدود ۲۴.۹ میلیون تومان است. به این ترتیب، دستمزد یک کارگر تنها نزدیک به ۲۷.۵ درصد از هزینه‌های ضروری زندگی را پوشش می‌دهد؛ یعنی درآمد ماهانه او برای حدود هشت روز از ماه کفایت می‌کند و خانواده باید بیش از بیست روز باقی‌مانده را با قرض، حذف نیازهای اساسی، فروش دارایی یا کار بیشتر بگذرانند. این آمارها نشان می‌دهند که شکاف عمیق و روزافزون میان درآمد و هزینه، زندگی کارگران را به وضعیت اضطراری رسانده است. زمانی که مزد یک کارگر تمام‌وقت حتی پاسخگوی یک‌سوم هزینه‌های پایه نیست، کار دیگر تضمین‌کننده زندگی شرافتمندانه نخواهد بود. در چنین وضعیتی، شاغل بودن به معنای رهایی از فقر نیست و بسیاری از کارگران، با وجود ساعت‌های طولانی کار، همچنان در شمار فقرا قرار می‌گیرند.

آثار این بحران در سفره خانوارها آشکار است. صرفه‌جویی‌های معمول دیگر کارایی ندارد، زیرا مصرف بسیاری از خانواده‌ها پیش از این نیز به حداقل ممکن رسیده بود. حذف گوشت و ماهی از سفره، کاهش مصرف لبنیات، میوه و سبزیجات، جایگزینی غذاهای کم‌ارزش‌تر و ارزان‌تر و کاهش کیفیت تغذیه، بخشی از واقعیت روزانه زندگی طبقات کم‌درآمد است. هنگامی که خرید یک شانه تخم‌مرغ، یک بسته ماکارونی یا مقدار محدودی گوشت و مرغ برای خانواده‌ها دشوار می‌شود، باید از یک بحران جدی معیشتی و سلامت عمومی سخن گفت.

ناامنی غذایی، به‌ویژه برای کودکان، پیامدهایی فراتر از گرسنگی روزانه دارد. کودکانی که با سوءتغذیه پنهان، کمبود پروتئین، ویتامین و مواد معدنی روبه‌رو هستند، ممکن است با ضعف جسمی، کاهش تمرکز، افت یادگیری و آسیب‌های بلندمدت سلامت مواجه شوند. این وضعیت به معنای آن است که فقر امروز، فقر فردا را نیز بازتولید می‌کند. جامعه‌ای که نتواند غذای سالم، آموزش مناسب و درمان قابل‌دسترسی برای کودکان فراهم کند، در واقع آینده خود را در معرض آسیب قرار داده است.

فشار اقتصادی خانواده‌ها را به راه‌حل‌های فردی و اغلب فرساینده سوق داده است: اضافه‌کاری، چندشغله شدن، مهاجرت، قرض گرفتن، فروش وسایل خانه، استفاده از وام‌های سنگین و کاهش شدید هزینه‌های ضروری. اما این راه‌ها معمولاً پایدار نیستند و در بسیاری از موارد، تنها بحران را به آینده منتقل می‌کنند. کارگر چندشغله با فرسودگی جسمی و روانی روبه‌رو می‌شود؛ خانواده‌ای که دارایی خود را می‌فروشد، پشتوانه‌اش را از دست می‌دهد؛ و قرض‌های پی‌درپی، بخش بیشتری از درآمد آینده را می‌بلعد.

در کنار تورم، مسئله اساسی دیگر بی‌پناهی مردم در

برابر تورم است. کارگر تنها در برابر کارفرما، موجر، بانک، بازار و ساختارهای تصمیم‌گیری اقتصادی، توان چانه‌زنی محدودی دارد. در جامعه‌ای که تشکل‌های مستقل کارگری با محدودیت روبه‌رو هستند و کارگران رسمی، قراردادی، پروژه‌ای و غیررسمی پراکنده‌اند، فشار بحران با شدت بیشتری بر دوش فرودستان می‌افتد.

**”بحران کنونی نشان داده است که انتظار، انفعال و راه‌حل‌های فردی نمی‌توانند پاسخگوی فقر گسترده باشند. تنها از مسیر اتحاد، همبستگی،**

**سازمان‌یابی مستقل و مبارزه جمعی**

**است که می‌توان در برابر کاهش مستمر**

**سطح زندگی ایستاد. مسئله امروز فقط**

**گرانی نیست؛ مسئله، بی‌پناهی مردم**

**در برابر گرانی است. ساختن قدرت**

**جمعی، ضرورتی برای دفاع از سفره،**

**سلامت، کرامت و آینده میلیون‌ها انسان**

**است.”**

از این رو، تشکل‌یابی مستقل، حق اعتراض و حق اعتصاب، به ضرورتی حیاتی برای دفاع از زندگی تبدیل شده‌اند. کارگران متشکل می‌توانند برای افزایش دستمزد متناسب با تورم واقعی، پرداخت به‌موقع حقوق، بیمه کامل، امنیت شغلی، جلوگیری از اخراج‌های خودسرانه، بیمه بیکاری،

کنترل اجاره‌بها و دسترسی به درمان و آموزش باکیفیت، قدرت چانه‌زنی بیشتری ایجاد کنند.

نخستین گام در این مسیر، خروج از پراکندگی است. کارگران در کارخانه‌ها، کارگاه‌ها، مراکز خدماتی، بیمارستان‌ها، مدارس، محله‌ها و محیط‌های کاری مختلف می‌توانند حلقه‌های ارتباط و همبستگی ایجاد کنند. این حلقه‌ها لزوماً از ابتدا بزرگ نیستند؛ اما جمع‌های کوچک، آگاهانه و پیگیر می‌توانند زمینه اعتماد، تبادل تجربه و شکل‌گیری تشکل‌های گسترده‌تر را فراهم کنند.

ایجاد صندوق‌های همیاری محلی و صنفی نیز می‌تواند اقدامی مهم باشد. بسیاری از کارگران در اثر بیماری، بیکاری، اخراج یا بحران‌های ناگهانی، به حمایت فوری نیاز پیدا می‌کنند. صندوق‌های همبستگی، حتی اگر محدود باشند، می‌توانند بخشی از فشار را کاهش دهند و پیوندهای انسانی و جمعی را تقویت کنند. این تجربه‌ها همچنین به مردم می‌آموزد که در برابر بحران، تنها نیستند و می‌توانند به نیروی مشترک خود تکیه کنند.

مطالبات نیز باید روشن، عمومی و قابل‌دسترس باشند: دستمزد متناسب با هزینه واقعی زندگی، تأمین کالاهای اساسی، بیمه فراگیر، حمایت از بیکاران، امنیت شغلی، آموزش و درمان رایگان و باکیفیت، حق تشکل مستقل و حق اعتراض. این مطالبات می‌توانند کارگران رسمی و غیررسمی، زنان و مردان، بازنشستگان، معلمان، پرستاران، رانندگان، کارکنان خدماتی و بیکاران را به یکدیگر پیوند دهند.

بحران کنونی نشان داده است که انتظار، انفعال و راه‌حل‌های فردی نمی‌توانند پاسخگوی فقر گسترده باشند. تنها از مسیر اتحاد، همبستگی، سازمان‌یابی مستقل و مبارزه جمعی است که می‌توان در برابر کاهش مستمر سطح زندگی ایستاد. مسئله امروز فقط گرانی نیست؛ مسئله، بی‌پناهی مردم در برابر گرانی است. ساختن قدرت جمعی، ضرورتی برای دفاع از سفره، سلامت، کرامت و آینده میلیون‌ها انسان است.

## اعتراضات معلمان و پرستاران و ضرورت تشکلیابی



اعتراضات معلمان و پرستاران، اگرچه در دو حوزه متفاوت رخ داده‌اند، اما در یک نقطه کلیدی به هم می‌رسند: حق سازمان‌یابی مستقل و دفاع جمعی از حقوق صنفی. در هر دو تجربه، مطالبات معیشتی و شغلی در سایه محدودیت‌های ساختاری برای تشکلیابی و اعتراض قرار گرفته‌اند. معلمان از برخوردهای امنیتی و قضایی می‌گویند و پرستاران از برخوردهای فیزیکی و اداری؛ اما در هر دو مورد، مسئله اصلی این است که سازوکارهای رسمی برای طرح مطالبات، یا ناکارآمد شده‌اند یا با محدودیت‌های جدی مواجه‌اند.

بیانیه کانون صنفی معلمان نیز بر همین نکته تأکید دارد: دفاع از معیشت و منزلت معلمان، اعتراض به تبعیض، آموزش رایگان و باکیفیت، حقوق دانش‌آموزان و حفظ تشکلهای مستقل، فعالیت‌هایی مشروع هستند و نباید با زندان، اخراج، تبعید یا محرومیت شغلی پاسخ داده شوند. این تأکید، در واقع بازتاب همان دغدغه‌ای است که پرستاران نیز در اعتراضات اخیر مطرح کرده‌اند: اینکه مطالبات صنفی باید در چارچوب گفت‌وگو، شفافیت و احترام به حقوق شهروندی پاسخ داده شود، نه با برخوردهای امنیتی یا اداری.

اعتراضات معلمان و پرستاران در ماه‌های اخیر، تصویری روشن از وضعیت مطالبات صنفی در ایران ارائه می‌دهد؛ وضعیتی که در آن، مسائل معیشتی، حقوق شغلی، کمبود منابع، فشار کاری و مطالبات قانونی، در کنار محدودیت‌های تشکلیابی و برخوردهای امنیتی قرار گرفته‌اند. این دو تجربه نشان می‌دهد که حل‌نشدن مطالبات صنفی، تنها یک مسئله اقتصادی یا اداری نیست، بلکه به نحوه مواجهه حاکمیت با جامعه مدنی و نقش تشکلهای مستقل در سیاست‌گذاری عمومی مربوط می‌شود. در نهایت، آنچه معلمان و پرستاران خواهان آن هستند، اجرای حقوق قانونی و امکان سازمان‌یابی مستقل است.

دانش‌آموزان و تلاش برای حفظ تشکلهای مستقل، حقوقی بنیادین و مشروع هستند و نباید با زندان، اخراج، تبعید یا محرومیت شغلی پاسخ داده شوند. در پایان، کانون صنفی معلمان خواستار توقف فوری برخوردها، لغو احکام قضایی و اداری علیه فعالان صنفی، آزادی معلمان زندانی و به‌رسمیت‌شناختن حق تشکلیابی و اعتراض مسالمت‌آمیز شده است.

هم‌زمان با فشار بر معلمان، پرستاران نیز در ماه‌های اخیر با مجموعه‌ای از مطالبات پاسخ‌نگرفته روبه‌رو بوده‌اند. اعتراضات پرستاران بیمارستان‌های تهران، به‌ویژه تجمع ۸ مرداد در بیمارستان فیاض، نشان داد که مسئله آنان فراتر از چند مطالبه مالی است و به ساختار کلی مدیریت منابع انسانی و حقوق صنفی در نظام سلامت مربوط می‌شود. بیش از ۱۰ روز پس از این تجمع، سازمان تأمین اجتماعی از توقف لغو قراردادهای و بازگشت نیروهای تعدیل‌شده به کار خبر داد؛ اما بخش اصلی مطالبات پرستاران همچنان بی‌پاسخ مانده است. از جمله:

- ۱۳ ماه هزینه سرویس رفت‌وآمد که باید به افرادی که از سرویس استفاده نمی‌کنند پرداخت شود و مجموع آن برای هر نفر به حدود ۱۵ میلیون تومان رسیده است.
- حق جنگ مربوط به دوران جنگ ۴۰ روزه که به گفته پرستاران، به حساب آنان واریز نشده و مدیران بیمارستان اعلام کرده‌اند این مبلغ صرف خرید گوشت و مرغ بیمارستان شده است؛ توضیحی که با مقررات بودجه‌ای مراکز درمانی سازگار نیست.
- اجرای کامل قانون تعرفه‌گذاری خدمات پرستاری که سال‌هاست مطالبه اصلی جامعه پرستاری است و هنوز به‌طور کامل اجرا نشده است.
- کمبود نیروی انسانی، حجم بالای کار و وضعیت معیشتی نامناسب که در گزارش‌های پرستاران بارها تکرار شده است.

پرستارانی که با رسانه‌ها گفت‌وگو کرده‌اند، گفته‌اند تجمع آنان بدون شعار، پلاکارد و بدون ایجاد اختلال در روند درمان بیماران برگزار شده بود؛ با این حال، برخورد با آنان توأم با ضرب‌وشتم تا حدود هشت ساعت ادامه داشته است.

اعتراضات معلمان و پرستاران در ماه‌های اخیر، بار دیگر نشان داده است که مسئله مطالبات صنفی در ایران صرفاً به حوزه معیشت و حقوق شغلی محدود نمی‌شود، بلکه به نحوه مواجهه حاکمیت با تشکلیابی مستقل، حق اعتراض مسالمت‌آمیز و نقش جامعه مدنی در سیاست‌گذاری عمومی نیز گره خورده است. انتشار بیانیه اخیر کانون صنفی معلمان ایران و گزارش‌های مربوط به تجمع پرستاران بیمارستان‌های تهران، دو نمونه برجسته از این وضعیت را پیش چشم قرار می‌دهد؛ وضعیتی که در آن، مطالبات صنفی نه‌تنها بی‌پاسخ مانده، بلکه با برخوردهای امنیتی، قضایی و اداری نیز همراه شده است. کانون صنفی معلمان ایران در بیانیه‌ای که ۲۳ مرداد منتشر کرد، از افزایش فشارها بر فعالان صنفی از اسفند ۱۴۰۴ تاکنون خبر داده است. بر اساس داده‌های این تشکل، بیش از ۶۰ معلم و فعال صنفی در این دوره با احضار، بازداشت، صدور احکام قضایی، برخوردهای اداری، تبعید، اخراج و محرومیت‌های شغلی مواجه شده‌اند. این آمار تنها شامل موارد رسانه‌ای‌شده است و به گفته کانون، شمار واقعی معلمان تحت فشار احتمالاً بیشتر است؛ چرا که بسیاری از آنان به دلیل نگرانی از پیامدهای امنیتی، امکان اطلاع‌رسانی درباره وضعیت خود را ندارند.

بیانیه کانون صنفی معلمان، این برخوردها را امری موردی نمی‌داند، بلکه آن را بخشی از «سیاستی گسترده برای خاموش کردن صدای تشکلیابی، عدالت‌خواهی و مطالبه‌گری صنفی» توصیف می‌کند. این تشکل با اشاره به آغاز حمله آمریکا و اسرائیل به ایران، می‌نویسد که «هم‌زمان با جنگ بیرونی، جنگی دیگر در داخل کشور شدت گرفته است: جنگ حاکمیت مستقر با جامعه و نیروهای مستقل مدنی». از نگاه این تشکل، افزایش اعدام زندانیان سیاسی، صدور احکام سنگین قضایی، تشدید فشارهای امنیتی و گسترش فضای ارباب، نشانه‌های این «جنگ یک‌طرفه علیه جامعه ایران» است؛ جنگی که معلمان نیز از آن بی‌نصیب نمانده‌اند.

این تشکل تأکید می‌کند که «فعالیت صنفی جرم نیست» و دفاع از معیشت و منزلت معلمان، اعتراض به تبعیض، مطالبه آموزش رایگان و باکیفیت، دفاع از حقوق

## جمهوری اسلامی و آمریکا؛ چگونه دو سوی یک مخاصمه مردم را به ورطه گرسنگی کشانده‌اند؟



این تنها یک روایت منفرد نیست؛ بازتاب وضعیت میلیون‌ها خانواده کارگری و زحمتکشی است که ناچار شده‌اند گوشت، مرغ، لبنیات، میوه و حتی اقلام پایه خوراکی را از سبد غذایی خود حذف کنند. گزارش‌های متعدد نشان می‌دهند که سوءتغذیه در مناطق محروم و حاشیه‌نشین در حال تبدیل شدن به یک بحران نسلی است. کودکانی که به دلیل فقر از مواد غذایی پایه محروم می‌شوند، نخستین قربانیان جنگی هستند که بدون شلیک موشک، زندگی و آینده آنان را هدف گرفته است. در این معادله نامتوازن، مردم عادی نه یک طرف دعوا، بلکه ابزار فشار و وجه‌المصالحه سیاست‌های قدرت شده‌اند. از یک سو، سیاست‌گذاران در واشنگتن با تحمیل محاصره‌های همه‌جانبه، توده‌های مردم را به سمت فقر مفرط می‌رانند تا از نارضایتی عمومی اهرمی سیاسی بسازند. از سوی دیگر، حاکمیت جمهوری اسلامی از وجود تحریم‌ها به‌عنوان سپری برای پنهان کردن ناکارآمدی‌های خود، سرکوب مطالبات به‌حق معیشتی و توجیه گرانی‌های روزمره استفاده می‌کند؛ در حالی که طبقات حاکم و دلالان وابسته به قدرت، از همین فضای انسداد و تحریم به ثروت‌های کلان دست می‌یابند. در نهایت، کارگران، فرودستان، زنان سرپرست خانوار و کودکان ایران، در میان دو سنگ آسیاب گرفتار شده‌اند: سیاست‌های تحریمی و محاصره اقتصادی ایالات متحده که راه‌های حیاتی را مسدود می‌کند، و سیاست‌های ضد مردمی جمهوری اسلامی که ارزشی برای حق حیات و رفاه مردم قائل نیست. هر دو طرف، با زبان و ابزارهای متفاوت اما با کارکردی مشترک، گرسنگی را به واقعیتی روزمره در زندگی فرودستان ایران بدل کرده‌اند.

کالاها افزوده می‌شود؛ هزینه‌ای که پرداخت‌کننده نهایی آن، کارگر و خانواده فقیری است که در فروشگاه‌های محله با برچسب‌های قیمتی نجومی روبه‌رو می‌شوند. مقامات دولتی پیوسته تلاش می‌کنند تا تمام ابعاد فروپاشی معیشتی را به متغیرهای بیرونی نسبت دهند. مسعود پزشکیان، رئیس‌جمهور، در اظهارات اخیر خود افزایش قیمت‌ها را پیامد مستقیم رشد هزینه واردات، کاهش درآمدهای نفتی و آسیب دیدن برخی صنایع و کارخانه‌ها دانسته است. اگرچه نمی‌توان اثر مخرب تحریم‌ها و محاصره را انکار کرد، اما تقلیل دادن تمام بحران به فشار آمریکا، نوعی فرار از قبول مسئولیت است. اقتصاد ایران سال‌هاست که از سوءمدیریت مزمن، رانت‌خواری، فساد سیستماتیک و تخصیص بودجه‌های کلان به نهادهای مذهبی مروج خرافه رنج می‌برد. حاکمیت به‌جای ایجاد سپرهای حمایتی و تقویت تاب‌آوری طبقات محروم، بار کسری بودجه را از طریق چاپ پول بی‌پشتوانه، افزایش مالیات‌های غیرمستقیم و دستکاری نرخ ارز بر دوش جامعه انداخته است. در این میان، بخش عمده‌ای از منابع کشور در خدمت سپاه پاسداران و میلیتاریزه کردن بیشتر ایران قرار می‌گیرد، در حالی که بودجه‌های رفاهی، بهداشت، درمان و آموزش عمومی سال‌به‌سال لاغرتر می‌شوند.

وقتی این دو عامل با یکدیگر ترکیب می‌شوند، پیامد آن به‌سرعت از شاخص‌های کلان اقتصادی عبور کرده و وارد عمیق‌ترین زوایای زیست خانوارها می‌شود. در یکی از محله‌های جنوب تهران، مادری وضعیت خانواده‌اش را این‌گونه روایت می‌کند:

«قبلاً هر هفته شیر و ماست می‌خریدیم. حالا بچه‌ها فقط در مدرسه شیر می‌خورند. قیمت‌ها طوری بالا رفته که انگار لبنیات کالای لوکس شده است. شوهرم کارگر ساختمانی است و درآمدش اصلاً با تورم هماهنگ نیست. هر روز یک چیز گران‌تر می‌شود؛ ما فقط نگاه می‌کنیم و کاری از دستان برنمی‌آید.»

در منازعه فرسایشی و دیرپای میان جمهوری اسلامی و ایالات متحده، در حالی که بازیگران سیاسی در هر دو سو بر طبل رویارویی می‌کوبند و قدرت‌نمایی می‌کنند، هزینه‌های واقعی و مرگبار این تقابل مستقیماً بر دوش طبقات محروم و توده‌های زحمتکش جامعه تحمیل می‌شود. ابزارهای خشن ژئوپلیتیک، از محاصره اقتصادی و بانکی گرفته تا انسداد شریان‌های تجاری، این نه بنیاد حاکمیت جمهوری اسلامی، بلکه سلامت و امنیت غذایی مردم عادی است که نخستین و ویران‌کننده‌ترین ضربه‌ها را دریافت می‌کند. حقیقت تلخ امروز این است که میلیون‌ها شهروند ایرانی، میان پتک فشارهای خارجی و سندان ناکارآمدی و فساد داخلی در حال خرد شدن هستند.

محاصره دریایی بنادر و سواحل ایران و تلاش آمریکا برای به صفر رساندن صادرات نفت و قطع دسترسی کشور به سازوکارهای مالی و تجاری جهان، یکی از بی‌رحمانه‌ترین الگوهای فشار در مخاصمه کنونی به شمار می‌رود. نفت، به‌عنوان ستون فقرات درآمد ارزی کشور، عملاً از دست رفته و ورود کالاها به روندی پرهزینه، پیچیده و فرسایشی تبدیل شده است. این فشارها روی کاغذ «هدف‌گیری رژیم» نامیده می‌شوند، اما در میدان عمل، مستقیم‌ترین پیامد خود را در کمبود کالا و جهش لگام‌گسیخته قیمت‌ها نشان می‌دهند.

تأثیر ملموس این محاصره را می‌توان در تغییر مسیرها و هزینه‌های ترانزیت مشاهده کرد. راننده‌ای که سال‌ها در مسیر حمل کالاهای وارداتی از مرزها و بنادر جنوبی به شهرهای مرکزی فعالیت کرده است، واقعیت عینی این وضعیت را چنین توصیف می‌کند:

«قبلاً مسیر مستقیم بود. حالا باید دور بزنیم، از چند کشور رد شویم، بارها بازرسی شویم. هزینه سوخت، عوارض، بیمه... همه چیز چند برابر شده است.»

این سرگردانی در مسیرهای طولانی و دور زدن موانع تحریمی، در نهایت هزینه‌ای است که به قیمت تمام‌شده



## روز جهانی جوانان و حال و روز جوانان در ایران



دوازدهم ماه اوت برابر با ۲۱ مردادماه، روز جهانی جوانان است. مجمع عمومی سازمان ملل متحد در تاریخ ۱۷ دسامبر ۱۹۹۹ این روز را به‌عنوان روز جهانی جوانان اعلام کرد. هرچند چنین مناسبتی تاکنون گاهی از مشکلات جوانان، به‌ویژه در کشورهای عقب‌مانده سرمایه‌داری، باز نکرده است، اما دست‌کم فرصتی است برای پرداختن به وضعیت جوانان در کشوری مانند ایران؛ کشوری که زیر سایه یک رژیم استبدادی و ضدآزادی، بخش بزرگی از سرمایه انسانی و اجتماعی خود را به بیراهه می‌راند.

جامعه ایران به‌طور نسبی یکی از جوان‌ترین جمعیت‌های جهان را داراست. جوانان بین ۱۵ تا ۳۰ سال چیزی نزدیک به ۳۶ میلیون نفر از جمعیت کشور را تشکیل می‌دهند و از این میان حدود ۱۴ میلیون نفر تحصیلات دانشگاهی دارند. اما همین نسبت بالای جمعیت جوان و تحصیل‌کرده، به همان اندازه بیشترین محرومیت‌ها و آسیب‌های اجتماعی را نیز نصیب این بخش از جامعه می‌کند.

یکی از مهم‌ترین و دردناک‌ترین چالش‌های پیش‌روی جوانان ایران، بیکاری گسترده است؛ بیکاری‌ای که به‌ویژه دامان تحصیل‌کردگان دانشگاهی را گرفته است. علی‌رغم سرمایه‌گذاری سنگین خانواده‌ها بر آموزش فرزندان‌شان، بخش قابل‌توجهی از فارغ‌التحصیلان دانشگاه‌ها با بازار کاری نامناسب و فرصت‌های شغلی محدود روبه‌رو هستند. مطابق آمارهای نیمه‌رسمی، بیکاری جوانان تحصیل‌کرده در ایران به بیش از ۵۰ درصد رسیده است. حتی خبرگزاری‌های نزدیک به حاکمیت، از جمله تسنیم، به این واقعیت اعتراف کرده‌اند که ناتوانی فارغ‌التحصیلان دانشگاهی در دستیابی به شغلی متناسب با رشته تحصیلی‌شان، آنان را به مشاغل دمدستی نظیر دست‌فروشی سوق داده است.

اگر تا دیروز خانواده‌ها تصور می‌کردند فرزندان‌شان را به دانشگاه می‌فرستند تا در آینده به شغلی مناسب دست یابند، امروز

می‌بینند نه‌تنها این هدف برآورده نشده، بلکه خود تحصیلات دانشگاهی به مانعی برای یافتن کار تبدیل شده است. جوانی که با هزار امید و آرزو، پس از پشت سر گذاشتن ده‌ها مانع که رژیم یا فقر شدید مادی بر سر راهش نهاده، سرانجام مدرکی از دبیرستان، هنرستان یا دانشگاه می‌گیرد، و پس از اتلاف دو سال از عمر خود در دوره سربازی اجباری برای این رژیم، باز هم امیدی به یافتن شغلی درخور مدرک خود ندارد، تمام آرزوهای خویش را بر باد رفته می‌بیند.

حال و روز جوانی که به دلیل بیکاری و نبود منبع مالی مستقل، خود را سربار خانواده می‌داند و حتی قادر به تأمین مخارج ازدواج و تشکیل خانواده نیست، چگونه باید باشد؟ در ایران تحت حاکمیت جمهوری اسلامی، جوانان نه از نشاط و شور جوانی بهره‌ای می‌برند و نه فرصتی می‌یابند تا توان و استعداد خود را ارتقا دهند. تعجب‌آور نیست که در چنین شرایطی، اضطراب، افسردگی و روان‌پریشی در میان آنان به‌طور چشمگیری افزایش یافته و بسیاری در معرض آسیب‌های دردناک اجتماعی، از جمله اعتیاد، قرار گیرند. بیش از یک میلیون نفر از معتادان به مواد مخدر در ایران زیر ۱۸ سال سن دارند و سن متوسط اعتیاد به ۱۳ سال رسیده است؛ رقمی که به‌تنهایی گواه عمق فاجعه‌ای است که رژیم اسلامی بر سر نسل جوان این کشور آورده است.

باید بر این واقعیت نیز تأکید کرد که هرچند جوانان ایران به دلیل حاکمیت یک رژیم ارتجاعی و ضدآزادی دارای مسائل مشترکی هستند، اما به دلیل تعلق‌شان به طبقات مختلف، رنج‌ها و مصائب‌شان یکسان نیست. روشن است که مسائل جوانان طبقه کارگر و بخش‌های تهیدست و کم‌درآمد جامعه، با جوانانی که چتر حفاظتی

یک خانواده مرفه را بر سر دارند، متفاوت است. اما جوانی که استعدادهایش توسط یک رژیم ارتجاعی به بند کشیده شده، جوانی که بهترین سال‌های عمرش در مدرسه، دبیرستان و دانشگاه زیر فشار آموزش‌های ضدعلمی و ارتجاعی صرف شده، جوانی که حتی آزادی انتخاب پوشش از او دریغ شده، دخترانی که حق تماشای مسابقات ورزشی را ندارند، و جوانی که به خاطر کوچک‌ترین اعتراض به مسائل سیاسی و اجتماعی به زندان می‌رود و شکنجه می‌شود، همگی با جوانان طبقه کارگر و زحمتکش درد مشترک دارند. رهایی این اکثریت عظیم از شرایط غیرانسانی تحمیل‌شده، تنها از طریق همبستگی با مبارزات طبقه کارگر ممکن می‌گردد؛ طبقه‌ای که رهایی‌اش از شر رژیم اسلامی و مناسبات استثمارگرانه موجود، سرنوشت جوانان ایران را نیز دگرگون خواهد کرد.

تصویر زندگی جوانان در ایران بدون تأکید بر یک واقعیت امیدبخش، که در کنار همه این مصائب قابل مشاهده است، کامل نمی‌شود. رژیم اسلامی طی نزدیک به نیم قرن حاکمیت خود، پروژه‌های متعددی را برای تسلط بر جسم و روان جوانان به اجرا گذاشت، اما همه این پروژه‌ها در برابر موج حرکت روبه‌پیش جامعه چون حبابی ترکیدند. در واقع، تمام سرمایه‌گذاری رژیم طی ۴۶ سال گذشته در این زمینه بر باد رفته است. از همین‌رو، این رژیم مدام در تدارک انتقام‌جویی از جوانانی است که در دوران مدرسه و دبیرستان نتوانسته آنان را مطابق الگوی خود، خشک‌مغز، توسری‌خور و ضعیف‌النفس بار بیاورد.

بخش عظیمی از جوانان ایران اگرچه بیکارند و از ابتدایی‌ترین فرصت‌ها برای بهره‌مندی از مزایای طبیعی دوران جوانی محرومند، اما تسلیم وضع موجود نشده‌اند و راه مبارزه با این رژیم را در پیش گرفته‌اند. آنان به شکل‌های گوناگون

در برابر وضعیت موجود ایستادگی کرده و راه‌های تازه‌ای برای بیان خواسته‌های خود می‌یابند؛ مقاومتی که نه‌تنها در اعتراضات خیابانی، بلکه در فرهنگ، هنر، ادبیات و حتی شیوه زندگی روزمره آنان مشهود است.

اوج این مقاومت را در خیزش «زن، زندگی، آزادی» در پاییز ۱۴۰۱ دیدیم؛ خیزشی که نشان داد نسل جوان ایران وضع موجود را نمی‌پذیرد. جوانان و نوجوانان با شجاعت و جان‌فشانی در سراسر کشور به خیابان‌ها آمدند و خواستار تغییراتی بنیادین شدند. این خیزش ثابت کرد که جوانان ایران از ظرفیت‌های نهفته و توان بالای اجتماعی برای تغییر برخوردارند. واقعیت این است که با همه سختی‌ها و سرکوب‌ها، روح مقاومت در میان جوانان ایران همچنان زنده است. آنان شیوه زندگی‌ای را که جمهوری اسلامی بر ایشان تحمیل می‌کند نپذیرفته‌اند و فرهنگ حاکم را به عقب رانده‌اند؛ در فضای مجازی، در دانشگاه‌ها، در محله‌ها و حتی در دل خانواده‌ها، جوانان به شکل‌های خلاقانه و متنوع در حال بازتعریف فرهنگ جامعه هستند. در چنین روزی، یادآوری وضعیت جوانان ایران، نه یک آیین تشریفاتی، بلکه فراخوانی است برای همبستگی با نسلی که با وجود بیکاری، فقر، سرکوب و آسیب‌های اجتماعی گسترده، همچنان امید به تغییر را زنده نگاه داشته است. رهایی این نسل، جدا از رهایی طبقه کارگر ایران از یوغ استثمار و استبداد ممکن نیست؛ و همبستگی جوانان با این مبارزه، راهی است که تجربه تاریخی چند دهه اخیر ایران بارها آن را به اثبات رسانده است.

## برای زن، زندگی، آزادی

### شهرام امانتی

با چهارمین سالگرد خیزش زن، زندگی، آزادی و نقش بستن این سه کلمه در یک شعار که حاکی از دنیایی برابر و آزاد و به دور از تبعیض و نابرابری است، جای خود دارد که تأثیرات این خیزش را بر هنر و ادبیات بار دیگر بررسی نمود. اکنون که در سایه جنگ و تحریم و گرانی و فقر و اثرات مخربی که هرکدام از این‌ها بر زندگی مردم دارند، دنیای هنر نیز از گزند این مصائب که ارمغان سرمایه‌داری است، به دور نمانده است و شاید در دوره‌ای از سکون به سر برد، اما این بخش رادیکال و انقلابی هنر است که بار دیگر دیوارهای سکوت را درهم خواهد شکست و با امید به مبارزه و پیروزی ممکن به میدان باز خواهد گشت.

ادامه فشارها و تمديد زندان و بازداشت‌های مکرر هنرمندان، بخش جدایی‌ناپذیر از سیاست‌های رژیم است که در سخت‌ترین مراحل حیاتی خود نیز از آن غافل نمانده و به این فشارها ادامه می‌دهد. برای نمونه، هنرمند نقاش مرتضی پروین که تابلوهایش روی موضوعاتی چون روز جهانی کارگر و روز جهانی زن بود، با ادامه در حبس ماندن روبه‌رو شده است. هرچند که زندان نیز نتوانست این هنرمند را آرام کند و با محوریت زن و ستیز ارتجاع با زن، نمایشگاهی را در سالن ۳ زندان اوین برای بازدید زندانیان سیاسی و دیگر هم‌بندی‌هایش به راه انداخت. و یا خوانندگان زنی که چند سال پیش آثاری سمعی و بصری را پخش کرده بوده‌اند، اکنون برای آن‌ها پرونده‌های قضایی تشکیل داده است که نشان از آن دارد که حاکمیت از ادامه و تولید و نشر آثاری که تأثیرات زن، زندگی، آزادی را بر خود داشته، سخت در هراس است و چنان‌که اشاره شد، آرامشی که فعلاً در زمینه‌های هنری و حتی در اعتراضات و اعتصابات که در دوران پساجنگ شاهد هستیم، رکود نیست و آرامش قبل از طوفانی است که بار دیگر سر بر خواهند آورد.

زمانی که از قالب و زمینه‌های هنری صحبت می‌شود، دامنه امکان شامل همه این زمینه‌ها نمی‌شود. تئاتر و سینما در موقعیت فعلی نمی‌توانند بازتاب خیزش‌ها را منعکس نمایند که در کنترل دولت بودن تا هزینه و دیگر مشکلات دلیل آن است. هرچند که خیزش زن، زندگی، آزادی و دیگر خیزش‌ها فضای زیادی برای خلق آثار در این زمینه‌های هنری در آینده را با خود دارند. آنچه که در حال حاضر در جریان است، موسیقی و شعر و ترانه و سرود است. موسیقی با تجربه‌ای که با خود دارد، از موسیقی زیرزمینی تا به وضعیت روی زمینی رسیده است، صدای خود را به گوش جامعه می‌رساند یا اشعاری که سروده می‌شوند توسط خود شاعران که در صفحات و شبکه‌های اجتماعی مربوط به خود نشر و پخش می‌نمایند و با کمترین امکاناتی که در دسترس داشته‌اند، سعی بر آن کرده که صدای خیزش‌ها، مخصوصاً با تأثیرپذیری از خیزش زن، زندگی و آزادی باشند تا پیام آن را به گوش دیگر آزادی‌خواهان در گوشه و کنار جهان برسانند، چنان‌که مونا برزویی در شعری که به‌تازگی و پس از سرکوب خونین دی‌ماه ۱۴۰۴ سروده است:

از او بگو به دنیا... از او که قصه‌ای داشت

او جشن زندگی بود... سروی که قد برافراشت

از او که در گشود و ره داد رستگان را

آن‌که خودش سپر شد تاراج بی‌امان را

اعتراضاتی که در دی‌ماه ۱۴۰۴ روی داد و جریان سلطنت‌طلب خود را سوار بر امواج آن کرد، باعث شد تا از شعار زن، زندگی، آزادی اعلام برائت نماید و آن را از صفحات خود پاک نمایند. هرچند که ماهیت این جریان و شبکه‌های تلویزیونی وابسته به آن‌ها همواره سعی بر آن داشته که این شعار را تنها به مسئله حجاب تقلیل دهند. مبارزه برای لغو حجاب اجباری توسط زنان در مقاطع تاریخی، از اسیدپاشی به صورت دختران در دهه‌های ۷۰ و ۸۰ شمسی قرن پیش تا قتل مهسا-ژینا امینی و پس از آن نیز، انکارناپذیر است و پیشروی‌های حاضر حاصل مقاومت و مبارزه زنان با تحمل اذیت و آزار و زندان بوده است و قابل تمجید است. در زن، زندگی، آزادی هسته اصلی این شعار مبارزه برای برابری بوده است که مبارزه‌ای است که سلطنت‌طلبان و مذهبی‌ها با آن بیگانه و حتی دشمنی با آن را نیز در خود داشته و دارند، اما چنان‌که اشاره گردید، آن‌ها با این جنبش اعلام بیگانگی کرده و در دی‌ماه ۱۴۰۱ که بار دیگر اقدام به سوار شدن بر موج اعتراضات مردمی کردند و به بخش چپ و سوسیالیست جامعه ایران حملات خود را آغاز نمودند، هنر و هنرمندان پیشرو جواب آن‌ها را دادند که نمونه آن در موسیقی رپ توماج صالحی در ترانه «تو چی» می‌باشد که پاسخ آن‌ها را داده و در بخشی از ترانه خطاب به آن‌ها چنین می‌گوید:

جلو تانکا هم بودیم، شما کجا؟

صف اعدام  
بودیم، شما  
کجا؟

رزومه می‌گه  
نمی‌خورید شما  
به ما

مگه شما کین؟  
شما چین؟

شما برده دور  
قاپ‌چین

شما سایبری و  
جارچین

سیا لشکرای  
ناشین

بودم سه سال  
حبس من، تو  
چی؟

دست و پامو  
شکستن، تو  
چی

حکم اعدام  
دادن بم، توبه  
نکردم

موندم رو



شماره تماس‌های کمیته تشکیلات شهرهای حزب کمونیست ایران:

۰۰۴۶۷۰۴۵۰۱۰۰۹  
۰۰۴۹۱۵۲۱۸۷۰۰۳۶۴

<https://cpiran.net>

<https://cpiran.net/english>

ایمیل دبیر خانه حزب کمونیست ایران:

✉ [cpi@cpiran.net](mailto:cpi@cpiran.net)

برای ارسال مطالب و تماس با جهان امروز از  
ایمیل زیر استفاده نمایید:

✉ [jahane.emrouz@cpiran.net](mailto:jahane.emrouz@cpiran.net)



SCAN ME



SCAN ME